

تفسير سورة فاتحه

ترجمه كتاب: (الفا تحة أم القرآن وسر الصلاة)

تأليف:

صالح بن عبد العزيز بن محمد بن إبراهيم آل الشيخ

وزير شؤون اسلامي، اوقاف، دعوت و ارشاد

ترجمه

اسحاق دبیری (رحمه الله)

چاپ اول: ۱۳۸۶/۱۴۲۸ هـ

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

فهرست مطالب

۷.....	اسامی سوره فاتحه
۸.....	جایگاه والای سوره فاتحه
۱۰.....	شروع تلاوت سوره فاتحه با خواندن «استعاذه» و «بسمله»
۱۰.....	صیغه‌های استعاذه
۱۲.....	معنی استعاذه
۱۴.....	استعاذه و پناه بردن به غیر خدا شرک است
۱۶.....	معنی واژه «شیطان» در زبان عربی
۲۰.....	معنی واژه «رجیم» در زبان عربی
۲۱.....	هوشیاری و پرهیز از وسوسه شیطان مطرود
۲۱.....	آیا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه است؟
۲۲.....	معنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾
۲۳.....	توضیح مُتَعَلِّق جَار و مجرور (بسم)
۲۵.....	معنی و مفهوم (بِسْمِ اللَّهِ)
۲۶.....	معنی لفظ جلاله «الله»
۲۹.....	معنی «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
۳۱.....	فوائد ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾
۳۲.....	معنی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

- معنی حمد ۳۳
- ستایشهای الهی پنج گونه‌اند ۳۴
- معنی (لَّهِ) ۴۱
- معنی (لَّهِ رَبُّ الْعَالَمِينَ) ۴۲
- معنی (رَبِّ) ۴۲
- معنی (الْعَالَمِينَ) ۴۳
- حکمت‌های «استعاذه»، «بسمله» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ۴۵
- معنی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» ۴۸
- معنی ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ۵۵
- سوره فاتحه اصول «اسماء حسنی» را دربردارد ۵۶
- حکمت‌های تلاوت ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ۵۷
- معنی «الدین» در زبان عربی و در شریعت ۶۰
- ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾ یکی از نامهای قیامت ۶۲
- چرا (ملک) به (یوم الدین) تخصیص یافته است؟ ۶۳
- تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ۶۵
- فوائد تقدیم (إِيَّاكَ) بر (نَعْبُدُ) ۶۶
- معنی (عبادت) در زبان عربی و در شریعت ۶۸
- تفسیر ﴿وإِيَّاكَ نَسْتَعِثُ﴾ ۷۰

تفسیر ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.....	۷۲
معنی (هدایت) در زبان عربی و در شریعت.....	۷۲
تفسیر ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.....	۸۰
یادآوری.....	۸۶
تفسیر ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾.....	۹۰
یادآوری.....	۹۵
تفسیر ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾.....	۹۶
تفسیر ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.....	۹۹
بحثی درباره (ال) در (المغضوب).....	۱۰۱
(ضاللت) در زبان عربی و در شریعت.....	۱۰۳
دعا در سوره فاتحه.....	۱۰۵
بحثی درباره (آمین).....	۱۰۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

حمد و سپاس خدایی را که صاحب همه محامد و خیرات و فضایل است. ستایش شایسته اوست که دارای «اسماء حسنی» و صفات والاست. حمد و سپاس شایسته خدایی که همه ستودنی‌ها را به کامل‌ترین وجه داراست. سپاس مخصوص خدایی است که ما را به اسلام هدایت کرده و توفیق و التزام به خیر و برکات پایبندی به قرآن و سنت در حد توانمان را ارزانی فرمود. سپاس خدایی را که به خاطر خیرات ستودنی است و در هر حال ستوده می‌شود. و شهادت می‌دهم به اینکه خدایی بحق جز خدای یگانه و بی‌شریک وجود ندارد، و به اینکه محمد بنده و فرستاده او، و برگزیده و خلیل وی می‌باشد. درود و سلام خدا بر او و آل و اصحاب او و — تا روز قیامت — بر کسانی که راه آنان را پیمایند. اما بعد:

از خداوند متعال مسألت می‌نمایم که بنده و شما را از زمره کسانی قرار دهد که از قرآن نفع می‌برند و در آن تدبر می‌کنند، کسانی که قرائت، تلاوت، حفظ، تدبر و فهم آن برایشان آسان می‌باشد. و از او مسألت می‌نمایم از قرآن چیزی را به ما بیاموزد که باعث روشنی چشمانمان و گشادگی سینه‌هایمان گردد.

ابتدای قرآن کریم سوره فاتحه قرار دارد و لذا اولین جایی که باید تفسیر شود این سوره ارزشمند است، و علاوه بر اینکه باید از جهت قرآن بودن و نیاز به فهم آیات هفتگانه آن تفسیر شود، تفسیر آن از این جهت نیز لازم است که در نماز که بزرگترین ارکان عملی اسلام است باید خوانده شود و برای کسی که به هنگام نماز در آیاتی که می‌خواند و هر چه از علم، فهم و اعتقاد بر زبان می‌راند، تدبیر نماید، ثوابش بیشتر می‌شود.

اسامی سورة فاتحه^۱

پیغمبر ﷺ در روایت صحیحی این سوره را «السبع المثانی»^۲ والقرآن العظیم» نامیده است: «سورة فاتحه همان السبع المثانی و القرآن العظیم است که به من داده شده است»^۳.

و از آن جهت «فاتحه الكتاب» نامیده شده چون قرآن با این سوره آغاز می‌شود، و نیز نماز با خواندن آن شروع می‌شود، همچنانکه بخاری این علت را در کتاب خودش آورده است.

و از آنجا که همه معانی قرآن در این سوره مذکور است، بنابراین «ام الكتاب»^۴ و «ام القرآن»^۵ نامیده می‌شود و با این اعتبار همه مفاهیم قرآن

۱. اینکه ما در ترجمه این کتاب به جای فاتحه الكتاب از کلمه فاتحه استفاده می‌کنیم به خاطر این است که در زبان فارسی اسم سوره از «فاتحه الكتاب» به فاتحه مرخم شده است. مترجم.

۲. «السبع المثانی» یعنی هفت تایی که در نماز دو بار تکرار می‌شوند. مترجم به نقل از مفردات الحمصی، ذیل سوره حجر، آیه ۸۷.

۳. این حدیث تفسیر آیه ۸۷ سوره حجر می‌باشد. مترجم
این حدیث را بخاری در صحیح، کتاب التفسیر، باب «ما جاء فی فاتحه الكتاب» به شماره (۴۴۷۴) به روایت ابوسعید مُعَلّی نقل کرده است. ر. ک: فتح الباری (۸/۱۵۷).

۴. برای مطالعه اسامی سورة فاتحه به تفسیر طبری (۱/۱۰۵)، مجموع الفتاوی (۵/۱۴)، جمال القراء (۱/۱۷۶) و تفسیر التحرير و التنویر (۱/۱۳۱) مراجعه کنید.

۵. امّ در زبان عربی یعنی مادر و ام الكتاب یا ام القرآن یعنی مادر قرآن زیرا از نظر مفهومی همه سور به این سوره برمی‌گردند، همچنانکه به محکمات قرآن در برابر متشابهات «ام الكتاب» می‌گویند چون متشابهات باید بر آن عرضه گردند. مترجم.

به این سوره برمی گردد. این مسأله به هنگام شروع به فهم سوره و یا در پایان [یادگیری] تفسیر آن روشن می شود.

جایگاه والای سوره فاتحه

پیغمبر ﷺ در مورد عظمت این سوره در یک حدیث قدسی صحیح فرموده اند «خداوند فرموده است: نماز را بین خود و بندهام دو نصف کرده ام که یک نصفه آن مال من و نصفه دیگر آن مال بندهام می باشد و به بندهام [در این نصفه خودش که دعاست] هر چه بخواهد، داده می شود»^۱. و مرادش از نماز - الصلاة - در این حدیث سوره فاتحه بوده است.

بنابراین سوره فاتحه بین بنده در حال نماز و خدایش تقسیم شده است و این عظمت سوره را می رساند.

پیغمبر ﷺ در ادامه حدیث می فرماید: «خداوند می فرماید: هنگامی که بنده می گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ خدا می فرماید: بندهام مرا ستایش کرد. و هنگامی که بنده می گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ خداوند می فرماید: بندهام بر من ثناء کرد. و هنگامی که بنده می گوید:

۱. این حدیث را مسلم در صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب وجوب قراءه الفاتحه فی کل رکعه ... (۳۵۹) به روایت ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است. ر. ک: مجموع الفتاوی (۴/۱۴)، جمال القراء (۴۳۱/۱).

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا تمجید نمود، هنگامیکه بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ خداوند می‌فرماید: این [آیه، حد فاصله آن دو نصفه] بین من و بنده‌ام بود و بنده‌ام هر چه بخواهد برآورده می‌شود، و هنگامیکه بنده می‌گوید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝۱﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾ خداوند می‌فرماید: این [نصفه] بنده‌ام است و هر چه بخواهد، برآورده می‌شود.

این توصیف سوره فاتحه بود به وسیله حدیث قدسی که بیگمان این پادشاه‌ها فرع بر فهم سوره، درک معانی آن و تدبر در آیاتش می‌باشد و عالم و جاهل برابر نیستند.

کسی که این آیات را می‌خواند و در معانی آن تعقل و دلالات آن را درک می‌کند، قطعاً با کسی که فقط با زبانش آنها را می‌خواند در حالیکه قلبش غافل بوده و یا اصلاً نسبت به معانی آن جاهل است، برابر نیستند. چه امر عظیمی که خدا در نماز از طریق قرائت این سوره مورد خطاب قرار می‌گیرد! این همان سوره فاتحه و «السبع المثانی» است که پیغمبر ﷺ در تفسیر آیه زیر فرموده است: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ ۝۸۷﴾. [الحجر: ۸۷]. «ما به تو سوره حمد (که دارای هفت آیه است) و قرآن عظیم دادیم».

بنابراین همچنانکه در حدیث بخاری و ... که از ابوسعید بن مُعلی روایت کرده‌اند و ذکر آن گذشت، مراد از «السبع المثانی» سوره فاتحه است و نیز چنانکه پیغمبر ﷺ تفسیر نموده‌اند: مراد از «القرآن العظیم» به همراه «السبع المثانی» سوره فاتحه می‌باشد.

شروع تلاوت سوره فاتحه با خواندن «استعاذه»^۱ و «بسمله»^۲

تلاوت این سوره با بسمله، و استعاذه‌ای که خداوند در قرآن دستور خواندن آن را قبل از قرائت داده است، آغاز می‌شود بنابراین لازم است خواننده قرآن معنی و مفهوم استعاذه را بداند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸]. «هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شر شیطان مطرود، به خدا پناه بر».

صیغه‌های استعاذه

تلاوت کننده قرآن، چه در نماز و چه در غیر آن صورت باید قرائتش را با گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» آغاز کند، و چنانچه برای تنزیه و تعظیم خداوند، صفاتی را بعد از آن بیاورد نشانه جهالتش

۱. مراد از استعاذه: پناه بردن به خدا از وسوسه‌های شیطان است، به هر صیغه‌ای که ادا شود.

مترجم.

۲. مراد از بسمله، «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌باشد. مترجم.

نیست، مثلاً بگوید «أعوذُ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم» زیرا در احادیث بر این امر صحّه گذاشته شده است و هر دو نوع - ذکر الله در استعاذه بدون صفت و یا به همراه صفات - جایز است، همچنانکه امام شاطبی می‌فرماید:^۱

على ما أتى في النحل يسراً وإن تردّ لربك تنزيهاً فليست مجهلاً
- [تلاوت قرآن را آغاز می‌کنی با گفتن استعاذه] به همان صیغه‌ای که در سوره نحل [آیه ۹۸] ذکر شده که برای سهولت [اینگونه] آمده است و اگر به جهت تنزیه پروردگارت [صفتی] را با او همراه گردانی، جاهل نامیده نمی‌شوی.

بنابراین در استعاذه هر صفتی [از صفات مذکور در قرآن و حدیث] را بخواهی می‌توانی با اسم الله همراه گردانی، مثلاً بگویی: «أعوذُ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم»^۲ ولو اینکه بگویی: «أعوذُ بالله الحي القيوم من الشيطان الرجيم» صحیح می‌باشد زیرا هر دو صورت استعاذه - بدون صفت و با ازدیاد صفت - منقول است و البته تبعیت (از صفات منقول در استعاذه) بهتر است و دو صیغه منقول داریم:

۱. حرز الأمانی، ۸.

۲. صاحبان چهار کتاب سنن: ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه و نیز امام احمد به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه با سند (خوب و جيد) غیرضعیفی این حدیث را نقل کرده و ترمذی می‌گوید: این مشهورترین قول است در این باب [باب استعاذه].

ر. ک: «النشر في القراءات العشر» ۱/ ۲۴۹.

اولی: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۱ که در قرآن ذکر شده.
 دومی: صیغه‌ای که در سنت وارد شده است: «أَعُوذُ يَا اللَّهُ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ هَمَزِهِ وَنَفْخِهِ وَنَفْثِهِ»^۲.
هَمَزُ الشَّيْطَانِ یعنی «الموته» و آن به معنی جنون است: نوعی بیماری که در آن شخص دچار خفگی می‌شود.
نَفْثُ الشَّيْطَانِ یعنی تکبر.
نَفْثُ الشَّيْطَانِ شعر [و یا سحر و جادویی] که منظور باطلی از آن اراده شود، همچنانکه در احادیث این معانی آمده است.
 پس معنی این صیغه از استعاذه چنین شد: پناه می‌برم به خداوند شنوای دانا از جنون و کبر و سحر شیطان مطرود.

معنی استعاذه

تلاوت کننده باید بگوید «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و «أَعُوذُ» به

۱. این [صیغه] رأی مورد پسند عموم فقهاء از جمله: ابوحنیفه، شافعی و احمد می‌باشد و احادیثی در صحیحین و ... در این مورد روایت شده است. ر. ک: «جمال القراء» ۱/ ۲۷۱ و «النشر فی القراءات العشر» (۱/ ۲۴۳-۲۴۶).

۲. این حدیث را ابوداود در: کتابش «السنن»، کتاب الصلاة، باب من رأى الاستفتاح بسبحانک اللهم وبحمدک (۷۷۵). و نیز ترمذی در «جامع» اش کتاب الصلاة عن رسول الله (ﷺ)، باب ما يقول عند افتتاح الصلاة (۲۴۲)، به روایت ابوسعید خدری (رضی الله عنه) نقل کرده‌اند. ر. ک: «النشر فی القراءات العشر» ۱/ ۲۵۱.

معنی چنگ می‌زنم، پناه می‌برم و پناهنده می‌شوم.
 «با لله» یعنی به معبود به حقّی که غیر او را عبادت نکرده و امورم را جز به او نسپارم. «مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» یعنی از شر شیطانی که رجم و سنگسار شده و از رحمت خداوند تبعید و مطرود گردیده، چه شیطان جنّی باشد، چه انسی. تا مبادا آزاری به جسم من و یا خلل و نقصی در دینم وارد کنند و یا مرا از التزام به اوامر پروردگار باز دارند و به مسیری سوق دهند معبود و مولای من دوست ندارد.

و در آیات: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (۱۷) و ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ (۱۸) ﴿[المؤمنون: ۹۷ - ۹۸]﴾. «و بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند (نیز) - ای پروردگار من - به تو پناه می‌برم!».

و آیه: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ (۱) ﴿[الفلق: ۱]﴾.
 «بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم».

و نیز آیه ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ (۱) ﴿[الناس: ۱]﴾.
 «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان».

در همه آیات فوق که از فعل «أَعُوذُ» استفاده شده معنی آیات پناه بردن، چنگ زدن و پناه گرفتن از شر شیطان است که مبادا آسیبی برساند.

زمانی که می‌گویی: «أَعُوذُ»، به این معنی است که قلب و درونت را از بازداشتن شر از خودت از هر چه غیر خداست رها می‌گردانی و می‌دانی تنها کسی که شر شیطان و شیاطین جن و انسی را از تو دور می‌کند فقط خداوند متعال است و بس.

مناسبت استعاذه با تلاوت قرآن این است که چنانکه شخصی بخواهد قرآن تلاوت کند، شیطان برای منصرف کردی وی از تدبر در آیات و به منظور وسوسه کردن وی و غیر ملتزم کردن وی به آنچه می‌خواند در کنارش [و بلکه در درونش] حاضر می‌شود و همه این موارد و امثال آن از فتنه‌گریهای شیطان به حساب می‌آیند که باید از آنها به خدا پناه برد.

گفتیم که «با الله» یعنی [پناه می‌برم] به معبود به حقی که وراى او هیچ معبودی نیست، به معبودی که او را عبادت کرده و در تمام عبادت متوجه اویم.

و در ضمن معنی فوق معانی ربوبیت نیز دربردارد از جمله: تفویض و واگذاری امور به او، توکل بر او، چنگ زدن به [ریسمان] او، طلب خیر و دوری از شر از او، و او خدایی است که فرمانروایی همه چیز به دست او می‌باشد.

استعاذه و پناه بردن به غیر خدا شرک است.

در استعاذه کسی که به او پناه برده می‌شود خدای یگانه است و

استعاذه یکی از عبادات است ولی عبادتی قلبی بوده که برای خدا جایز نمی‌باشد و هر کس به غیر خدا پناه ببرد قطعاً دچار شرک شده، زیرا تنها خداست که در برابر شر، از انسان حمایت می‌کند و خیر می‌رساند و شر را باز می‌دارد، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۱۷﴾ [الأنعام: ۱۷].

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد! و اگر خیری به تو برساند، او بر همه چیز تواناست؛ (و از قدرت او، هرگونه نیکی ساخته است).»

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝۱۰۷﴾ [یونس: ۱۰۷].

«و اگر خداوند، (برای امتحان یا کیفر گناه،) زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی‌سازد؛ و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند؛ و او غفور و رحیم است!»

و همچنین می‌فرماید: ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝۲﴾ [فاطر: ۲].

«هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است».

پس کسی که شر را از بنده‌اش باز می‌دارد و به او خیر و برکت افزوده می‌کند خداست، و بزرگترین فتنه‌انگیز برای بنده مؤمن شیاطین مطرودند که عبارت‌اند از ابلیس و لشکریان جنّی و انسی وی. و از آنجا که والاترین و با ارزش‌ترین دارایی بنده مؤمن در زندگی استقامت بر راه اسلام است و از آنجا که این استقامت جز در سایه پناه بردن و پرهیز و حذر از آفات و شروری که از جانب شیاطین جن و انس متوجه اوست، ممکن نیست، لذا بنده باید از شر شیطان مطرود به خداوند پناه ببرد.

معنی واژه «شیطان» در زبان عربی

علماء گویند: واژه «شیطان» از «شَطَن» به معنی بُعد و دوری مشتق شده است، زیرا شیطان در زبان عربی هر چیزی را که از خیر دور باشد، شامل می‌شود و به همه شیطان اطلاق می‌شود.^۱ یا بر هر چیزی

۱. فیومی در «المصباح المنیر» گوید: در مورد شیطان دو قول وجود دارد: بنابر قول اولی مشتق از (شَطَن) است به معنی از حق و یا از رحمت خدا دور شد، که در این حالت نون کلمه زائد نبوده بلکه جزو ریشه کلمه است و وزن شیطان (فَعَال) خواهد بود و هر جبار و سرکشی را اعم از جنیان، انسانها و حیوانات شامل می‌شود، همچنانکه عرب به اسب سرکش شیطان می‌گوید.

که با هم جنسهای خود تفاوت بسیار داشته باشد اطلاق می شود و لذا به ابلیس، شیطان گفته شده وقتی به صورت مطلق شیطان گفته شد، ابلیس را شامل می شود، گرچه شیطان، شیاطین جن و انس را فرا می گیرد، زیرا شیاطین انسی و جنی از خیر و صلاح بدورند.

و این شعر نیز شاهد مثال است که:^۱

أَيُّمَا شَاطِئِينَ عَصَاهُ عَاكَاهُ ثُمَّ يُلْقَى فِي السَّجْنِ وَالْأَغْلَالِ
«هر دررونده ای که قصد سرپیچی از [سلیمان عليه السلام] را داشت او را محکم بسته و سپس به زندان انداخته شده و به نحل و زنجیر کشیده می شد.

(ایما شاطن) یعنی هر بعیدی، بنابراین (شطن) یعنی (بعد)، همچنین به بعضی از حیوانات شیطان گفته می شود، به اعتبار تفاوت بسیار با هم جنسهای خود و یا دوری شان از خیر و صلاح. همچنانکه در صحیح مسلم آمده که ابوذر رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که:

قول دوم اینکه: برعکس قول اول نون زائده و یاء جزو ریشه کلمه است، یعنی شیطان از (شاط) مشتق شده به معنی باطل شد و یا آتش گرفت، بر وزن (فعلان).

۱. این بیت شعر را (أمیه بن ابی صلت) سروده که در آن سلیمان عليه السلام را وصف کرده به اینکه او هر دررونده ای را که از او سرپیچی می کرد محکم می بست. شاهد مثال ما این است که نون در (شیطان) نون اصلی است و نه زائده.

این بیت در تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۱۱۵، الدرالمصون ۱/ ۱۰ و لسان العرب، ماده شطن، ۱۳/ ۱۳۹ نقل شده است.

«سگ سیاه شیطان است»^۱ و نیز نقل شده که پیغمبر ﷺ، شخصی را که دید که کبوتری را دنبال می‌کرد، فرمودند: «شیطانی است به دنبال شیطان»^۲.

و نیز ابن وهب رحمته الله در حدیثی با سند صحیح روایت می‌کند که برای عمر رضی الله عنه بردونی^۳ آوردند و عمر سوار آن شد و دید با تکبر و تبختر راه می‌رود، خواست او را از این کار باز دارد ولی آن اسب به کارش ادامه داد، عمر رضی الله عنه از آن پیاده شد و فرمود: «مرا جز بر شیطانی سوار نکردید»^۴.

بنابراین شیطان در اصل بر هر موجود بدور از خیر و صلاح و یا متفاوت از همجنسان خودش اطلاق می‌شود.

این معنی کلمه به صورت عام بود، ولی در معنی خاص، این واژه بر موجود دور از خیر و صلاح و موصوف به شرارت اطلاق می‌شود، و این دور از خیر، یا اصالتی است مثل ابلیس و افرادی از ذریه‌اش که پیرو اویند و یا به خاطر تأثیرپذیری است، مثل انسانهایی که تبدیل به

۱. صحیح مسلم، کتاب الصلاه، باب قدر مایستر المصلی (۵۱۰).

۲. ابوداود این حدیث را به روایت ابوهریره رضی الله عنه در جامع خودش، کتاب الادب، باب فی اللعب بالحمام (۴۹۴۰) نقل کرده است.

۳. بردون: یک تیره از اسب غیر عربی که لاغر و عظیم الجثه است. تاج العروس، ماده (بردن).

۴. ر. ک: تفسیر طبری، ۱/ ۱۰۹ و تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۱۵، که ابن کثیر سند آن را صحیح شمرده است.

شیطان می‌شوند. و لذا خداوند فرموده که از وسوسه‌های شیاطین به خدا پناه ببریم: ﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰].

«و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر؛ که او شنونده و داناست».

که این امر در چند آیه تکرار شده است.

بنابراین بنده نیاز شدیدی دارد به اینکه از شیطان به خدا پناه ببرد، چراکه شیطان انواع حيله‌ها را بکار می‌گیرد تا بتواند به بدن و جسم انسان، به قلب و درون او، به اهل و عیال او و به مال و دارایی او آسیب و ضرر برساند. و شیطان دیده نمی‌شود و مکر و حيله‌اش در صورتی که شیطانی جنّی باشد دیده نمی‌شود، و چنانچه شیطان انسی باشد او نیز در برابر مؤمن مکر می‌کند و در برابر دشمنان خودش نیرنگ بکار می‌برد و کسی جز خدا نمی‌تواند انسان را از همه این مکر و نیرنگها در امان بدارد و پناه دهنده حقیقی فقط اوست: ﴿قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾ [هود: ۴۳]. «(نوح علی‌ه‌السلام) گفت: امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند».

معنی واژه «رجیم» در زبان عربی

شیطان در استعاده (به رجیم) وصف شده که معنی آن مرجوم - سنگسار شده - است یعنی صیغه (فعیل) به معنی (مفعول) آمده است. رجم در زبان عربی، در اصل به معنی انداختن و پرتاب چیزی بر مرجوم است، حال این پرتاب و زدن یا گفتاری است یا کرداری. استعمالات دیگری نیز دارد مثل (رجم به معنی کشتن یا (رجم بالغیب) یعنی گمان بردن و بدون دلیل و برهان چیزی را گفتن^۱. قرآن این واژه را در همه این معانی بکار برده، مثلاً می‌گوید: ﴿لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجِمَنَّكَ﴾ [مریم: ۴۶].

«اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنم».

و نیز در قرآن آمده که: ﴿رَجِمًا بِالْغَيْبِ﴾ [الکھف: ۲۲]. یعنی گمان بردن به غیب که از نوع گفتاری است.

و در این گفته شاعر نیز همین معنی مدنظر است:

وما الحربُ إلا ما عَلِمْتُمْ وَذَقْتُمْ وما هو عنها با لحدیث المرجم
جنگ جز همانی نیست که درک کرده و چشیده‌اید و این معلومات شما
نسبت به جنگ گمان و خیال نیست [بلکه عین واقعیت است].

پس (الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ) یعنی سنگسار شده و دور شده از خیر و صلاح، (رجیم) به معنی (مرجوم).

۱. ر. ک: المصباح المنیر، ماده (رجم).

هوشیاری و پرهیز از وسوسه شیطان مطرود

حال که درک کردیم شیطان اینگونه و خیلی دور از خیر و صلاح است و کسی که به خدا پناه می‌برد و قرآن را باز کرده و این سوره ارزشمند را می‌خواند طالب خیر و صلاح بوده و به آن سمت رو کرده است، پس چنین شخصی باید از شیطان پرهیز کند، شیطانی که مطرود و از رحمت خدا بدور است.

بی‌شک وسوسه‌گری شیطان به اندازه تنوع انسانها متنوع است و جز کسی را که خدا از وسوسه او ایمن کرده، هر کسی به نوعی از شیطان آسیب دیده است، بنده خدا وقتی قرائت می‌کند این مطلب در ذهنش تداعی می‌شود و لذا به خدا پناه برده و به ریسمان وی چنگ می‌زند و از او پناه می‌خواهد تا از شر این شیطان که دشمن اوست و بنده مؤمن هیچ وقت دشمنی‌اش را فراموش نمی‌کند، ایمن گرداند. و چنانچه قاری قرآن این را بداند نیرویی در خود می‌یابد که از او - به فضل خدا در برابر وسوسه‌های شیطان - حمایت و حفاظت می‌کند و لذا این بنده همیشه در حال پناه بردن به خدا، از شر شیطان مطرود خواهد بود.

آیا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه است؟

خداوند در ابتدای قرآن فرموده ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ که علماء

درباره آن اقوالی دارند.^۱

ولی رأی صحیح و قول سدید این است که این یک آیه بوده که در ابتدای هر سوره برای فاصله انداختن بین سوره‌ها خوانده می‌شود، بنابراین آیه‌ای از قرآن است ولی آیه‌ای از هر سوره نیست مگر موردی که در سوره نمل آمده ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [النمل: ۳۰].

«این نامه از سلیمان است، و چنین می‌باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان».

و در ابتدای سوره براءة خوانده نمی‌شود و آیه نیست.

معنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

قرآن با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ آغاز شده و از آن جهت که در این آیه و از طریق این آیه خیر و برکات فراوانی را که فقط خدا مقدار آنها را می‌داند، می‌توان حاصل کرد، لذا این آیه از بزرگترین نعمتهای

۱. برای مطالعه این مسأله، ر. ک: مجموع الفتاوی، ۴۳۸/۲۲ - ۴۴۰، تفسیر ابن کثیر ۱/ ۱۱۶ - ۱۱۷ و نصب الراية، ۳۲۳/۱ - ۳۶۲. و ابن جزری در «النشر فی القراءات العشر» ۱/ ۲۷۱ بعد از آنکه اختلاف علماء در این مورد را بازگو می‌کند، می‌گوید: این = اختلاف به آیه بودن و یا نبودن (بسم الله الرحمن الرحيم) برمی‌گردد و به نظر ما هر دو قول صحیح‌اند، و اختلاف در آن مثل اختلاف در علم قراءات است [که قراءات صحیح همه درست می‌باشند]. و این کلام، کلامی متین و با ارزش است.

الهی بر پیروان همه انبیاء می‌باشد.

تفسیر کلی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ چنین است که تالی و قاری قرآن می‌گوید: قرآن را تلاوت می‌کنم با استعانت از همه اسامی معبود بحق، خدایی که خود را (الرحمن الرحیم) نامیده و همانی که صفت رحمت را به صورت کامل داراست که آثار فراوان و بزرگی به دنبال دارد. بنابر این قاری قرآن، قرآن را با استعانت از همه اسامی خدا و توسل به الله و همه اسامی وی می‌خواند.

از اینجا می‌تواند پی برد که بنده‌ای که اسامی والای خدا و صفات عالی را خوب شناخته، به هنگام گفتن این کلام، آن معانی و مفاهیم در ذهنش نقش می‌بندند، به این معنی که آثار آن اسامی و صفات را در ملکوت خداوند مشاهده می‌کند و لذا انواع علوم، محبت، حسن ظن به خدا و توکل به او بر قلبش سرازیر می‌شود، و همه این‌ها مناسبت دارد با مقصود ما از شروع کردن با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ بنابراین، این آیه واقعاً آیه بزرگی است.

توضیح مُتَعَلِّق جَار و مجرور (بسم)

علماء گویند: جار و مجرور (بسم الله) حتماً باید به یک فعل یا مصدر و یا چیزی که متضمن معنی فعل است متعلق باشند. که بعضی از علماء متعلق آن را مصدر می‌دانند^۱ یعنی تقدیر اینگونه می‌شود:

۱. این رأی علمای اهل بصره است.

(ابتدائی بسم الله ...) یا (تلاوتی بسم الله ...) و علت این امر آن است که در قرآن (بسم الله) وجود دارد که متعلق آن اسم است نه فعل، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَحْرُنَهَا وَفَرَسَهَا﴾ [هود: ۴۱]. «به نام خدا بر آن سوار شوید! و هنگام حرکت و توقف کشتی، یاد او کنید».

در این آیه (بسم الله) متعلق است به (مجراها) که یک مصدر و در نتیجه یک اسم است نه فعل. در مقابل، علمای دیگری - که رأی آنها قوی‌تر و صحیح‌تر است - می‌گویند: (بسم الله ...) متعلق به فعلی است که مناسب مقصود ما باشد، پس برای کسی که می‌خواهد قرآن بخواند و (بسم الله) می‌گوید، تقدیر چنین است:^۱

(أقرأ بسم الله)، همچنانکه در اولین آیات نازل شده شبیه این وجود دارد: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱]. «بخوان به نام پروردگارت که آفرید».

در اینجا یعنی قبل از شروع قرائت قرآن تقدیر چنین می‌شود: (أقرأ بسم الله) و یا (أتلو بسم الله) و به این معنی: در حالی که از همه اسامی خدا استعانت می‌جویم و به همه آنها توسل می‌کنم قرآن

۱. این رأی علمای اهل کوفه می‌باشد.

را می‌خوانم و تلاوت می‌کنم.

معنی و مفهوم (بِسْمِ اللَّهِ)

بعضی از علما گفته‌اند: (بِسْمِ اللَّهِ) یعنی (بالله) ولی این خیلی مناسب نبوده و بلکه رای درست این است که (بِسْمِ اللَّهِ) جمیع اسامی خدا را شامل می‌شود. زیرا (اسم) به صورت مطلق آورده شده است بنابراین می‌توان گفت مراد از (بِسْمِ اللَّهِ)، جمیع اسامی الله می‌باشد، و این امر بر روان قاری قرآن تأثیرگذار است: بعضی از مردم به هنگام تلاوت آن بعضی از اسامی خدا را به یاد می‌آورند، در حالی که بعضی دیگر، اسامی دیگری به ذهنشان متبادر می‌شود، و هر یک از اینها انواع خاصی از عبودیت و بندگی را باعث می‌شود که چه بسا در انسانها متناسب با مقصود و متناسب با حالشان متفاوت باشد. مثلاً قاری که دچار یک گرفتاری شده چه بسا به هنگام تلاوت (بِسْمِ اللَّهِ) آن اسامی به ذهنش متبادر شوند که متضمن گشایش گره‌ها و مشکلات باشند و ناخودآگاه در ذهنش نقش می‌بندند، به همین ترتیب کسی که به رحمت خدا امیدوار باشد به یاد انواع صفات جمال خدا می‌افتد، و کسی که گناهی مرتکب شده صفات جلال و عظمت در ذهنش تداعی می‌شود، چون (بِسْمِ اللَّهِ) همه اسامی خدا را شامل می‌شود.

به همین دلیل می‌گوییم: رأی صحیح در مورد (بِسْمِ اللَّهِ) این

است که مخصوص اسم معینی نبوده و نیز تقدیرش (با الله) نمی باشد و کلمه (اسم) در آن زائد نیست که برای تأکید باشد و بلکه معنی عبارت این است که: قرآن را می خوانم در حالی که به همه اسامی خداوند - جل جلاله - توسل می جویم و یا استعانت می طلبم.^۱

معنی لفظ جلاله «الله»

(بسم الله) در مورد (الله) و تفسیر آن عبارات مختلفی وجود دارد که به خاطر اهمیت مسأله در اعتقاد، من در اینجا به تفصیل به بیان آن می پردازم.

محققین بر این باورند که: (الله) بزرگترین اسم خدا بوده. به این معنی که یک اسم عَلم برای معبود بحق می باشد. زیرا خدایانی که به همراه خدا عبادت می شوند بحق نیستند و بحق عبادت نمی شوند و معبود بحق خدای یگانه است و لا غیر.

بنابراین (الله) اسم عَلمی است برای معبود بحق^۲. و قول صحیح این است که (الله) مشتق است نه جامد^۳، اصل آن (الإله) بوده ولی همزه برای تخفیف به جهت کثرت استعمال در وضع اولیه اش در

۱. ر. ک: مدارج السالکین: ۸۹/۱.

۲. ر. ک: «الدر المصون»: ۲۳/۱ و تفسیر ابن کثیر: ۱۲۲/۱.

۳. ر. ک: تفسیر طبری: ۱۲۱/۱ و الدر المصون: ۲۴/۱ و تفسیر ابن کثیر ۱۲۳/۱ - ۱۲۴ و التحریر و التنویر: ۱۶۳/۱.

ابتدای زندگی بشری حذف شده و لذا (الإله) تبدیل به (الله) شده است و به این دلیل [عَلَمَ شده] که شرک و پرستش خدایانی دیگر بعد از این مرحله روی داده است.

و اگر اصلش (الإله) باشد پس وزن آن (فعال) خواهد بود به معنی (مفعول) یعنی (مألوه) مثل فراش به معنی مفروش - گسترده - و وطاء به معنی موطوء - لگدمال شده - و ... و آمدن (فعال) به معنی (مفعول) همچنانکه پیداست در زبان عربی زیاد است.

و (مألوه) اسمی است برای کسی که به حق عبادت شده از آلِه، يَآلِه، إِلَاهَهْ وَالْأُوهَهْ به معنی پرستش شد پرستشی آمیخته به محبت، رغبت و امیدواری.

و معنی (الْإِلَاهَة) عبادت است نه ربوبیت و یا معنی آن تصرف در امور است. به همین علت ابن عباس - که به طرق گوناگونی از او نقل شده به گونه‌ای که صحت این قرائت توسط او را ثابت می‌کند^۱ - در سورة اعراف آیه ۱۲۷، می‌خوانده (وَيَذَرُكَ وَإِلَٰهَتَكَ)^۲ یعنی تو را به همراه عبادت ترک کنند. زیرا آیه در مورد فرعون است و او عبادت می‌شد نه اینکه عبادت کند، همچنانکه در جای دیگر، خداوند (به نقل از فرعون و از زبان او خطاب به قومش) می‌گوید: ﴿مَا

۱. ر. ک: تفسیر ابن کثیر ۱/ ۱۲۳.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۲۷: (وَيَذَرُكَ وَإِلَٰهَتَكَ).

عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي ﴿۳۸﴾ [القصص: ۳۸].

«فرعون گفت: ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم».

بنابراین (الالهة) به معنی عبادت است و بیت زیر که از رجز مشهوری است همین مطلب را تأیید می‌کند:

لِلَّهِ دَرُّ الْغَازِيَاتِ الْمُدَّوِّ سَبَّحْنَ وَاسْتَرْجَعْنَ مِنْ تَأْلِهِي^۱

عجبا! از این خواننده‌های زن سیاه‌پوست که به تسبیح و تکرار عبادت من پرداختند.

بنابراین شنونده، از لفظ (الله) می‌فهمد که مراد عبادت بحق برای مستحق بحق است و بدنبال آن معنی ربوبیت به ذهنش متبادر می‌گردد.

همانا کسی که عبادت بحق برای اوست شایسته است به تنهایی و بدون شریک عبادت شود، بی‌شک این مفهوم متضمن معنی ربوبیت نیز می‌باشد و چنین خدایی شایسته ربوبیت است، زیرا شایسته عبادت بدور از شرک نیست جز کسی که حکومت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست، به همین دلیل در قرآن به هنگام محاجّه با مشرکین، در جاهای زیادی به اقرار مشرکین به توحیدی ربوبی در ردّ

۱. این رجز را رُوبه سروده و در المحتسب، ۲۵۶/۱، لسان العرب، ماده (اله) ۴۶۹/۱۳، تفسیر ابن کثیر، ۱۲۳/۱ و الدر المصون، ۲۵/۱ منقول است.

انکار توحید الوهیتشان احتجاج شده است، همچنانکه به تفصیل ذکر خواهد شد.

بنابراین (بسم الله) ناظر به همه اسامی خدا، معبود بحق، می باشد و لذا با گفتن آن همه اسامی باطلی که برای خدایان باطل وجود دارد از قلب گوینده دور افکنده شده و قلبش خالصانه متوجه خدا خواهد شد هم در رویکردش و هم در شروع تلاوت قرآن.

معنی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

رحمان و رحیم دو صفتند برای الله، رحمان صفت اول و رحیم صفت دوم.

و می توان گفت که رحیم صفت است برای رحمان به این اعتبار که رحمان اسم خدا بوده و دلالت بر ذات متصف به (رحمت) می کند.

یا اینکه رحمان و رحیم دو اسم از اسامی والای الله می باشند که هر دو متضمن صفت رحمت هستند و رحمان عامتر، فراگیرتر و بلیغ تر از رحیم است.

رحمان صیغه مبالغه (رحمت) است و لذا مبالغه اش از رحیم زیادتر، دامنه شمولش گسترده تر و تأثیر و گستره آن بیشتر است. و به همین دلیل بعضی گفته اند: رحمان یعنی رحمان در دنیا و آخرت و

رحیم یعنی رحیم در آخرت.^۱

می‌گوییم: درست و صحیح وجود فرق بین این دو است^۲، رحمان عامتر و فراگیر است و در مقابل (رحیم) خاصتر می‌باشد: یعنی خداوند دارای رحمت خاص بوده و رحمت خاص خدا شامل حال مؤمنین می‌شود در حالی که رحمت عامّ وی همه چیز را دربرمی‌گیرد، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۵۶]. «و رحمتم همه چیز را فراگرفته».

بنابراین رحمت خدا فراگیر بوده و همه چیز را در برمی‌گیرد، در جای دیگر می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا﴾ [غافر: ۷].^۳

۱. ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۲۴. البته این هم گفته شده که خدا، رحمان دنیا و آخرت و همچنین رحیم دنیا و آخرت است. و حاکم در مستدرک، کتاب الدعاء، دعاء قضاءالدین، ۱/ ۵۱۴، حدیث ۱۹۴۱ از عائشه (رضی الله عنها) نقل می‌کند که ایشان از ابوبکر (رضی الله عنه) و ایشان از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمودند: «خداوندا! گشایشگر سختیها و رفع کننده ناراحتیها! اجابت کننده دعای گرفتاران! رحمان دنیا و آخرت و رحیم هر دو! به من چنان رحمتی کن که از رحمت غیر خودت بی‌نیازم گردانی».

۲. ر. ک: تفسیر طبری، ۱/ ۱۲۵، الدر المصون، ۱/ ۳۰، تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۲۴.

۳. بخاری در صحیح بخاری، ابتدای (کتاب بدء الخلق) (۳۱۹۴) به روایت ابوهریره (رض) نقل می‌کند که پیغمبر (ص) فرمودند: «زمانی که خداوند اراده آفرینش را کرد، در کتاب خودش که نزد وی در بالای عرش قرار دارد نوشت که همانا رحمت من بر خشم و غضبم پیشی گرفته است».

«پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است».

گویند (بسم الله الرحمن)، خداوند متعال را در حال ثنا با اسم رحمان که متضمن صفت رحمت فراگیر است توصیف می‌کند، رحمتی که بیشترین تأثیر و گسترده‌گی را دارد و همه چیز را دربرمی‌گیرد و لذا این بنده را هم شامل می‌شود، با این حال، بنده به رحمت خاص او نیز نیاز دارد و لذا در ادامه گفته‌اش (الرحیم) را نیز اضافه می‌کند.

شکی نیست که این تعلیمی است از جانب خدا برای بندگانش و نیز رحمتی است برای آنها که کلام خدا را با «بسمله» که به شدت به آن نیاز دارند شروع کنند و خداوند متعال از این بی‌نیاز است، ولی دوست دارد بنده‌اش او را تمجید کند و او را حمد و ثنا گوید و گفتار و کردارش با حمد و ثنا و ستایش خدا آغاز شود.

فوائد ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

با بیان آنچه گذشت می‌توان ملاحظه کرد که بر زبان آوردن این کلمه شریف ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در انواع بندگی را بر دریچه قلب باز می‌کند، انواعی که بدون علم و آگاهی به معانی اسامی والای خدا و

این حدیث را مسلم نیز در صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی سعة رحمه الله تعالی، و آنها تغلب غصبه، (۲۷۵۱) نقل کرده است.

اسرار ترکیب این کلمات در بسمله قابل درک نیستند.
گفتن بسمله بعد از استعاذه پناه گرفتن است از ترس و خوف.
گفتن بسمله درهای امیدواری به خدا، محبت او و سپردن امور به او را بر روی قلب می‌گشاید.
گفتن بسمله اعتقاد است به اینکه فقط خداست که انسان را توفیق می‌دهد، تنها اوست که هدایت می‌کند و در آنچه بنده می‌خواند، تلاوت می‌کند، می‌خورد، می‌نوشد و در همه امورش برکت می‌آورد.
بنابراین [با گفتن استعاذه و بسمله] دو در بر روی قلب باز می‌شوند، دری از خوف الهی و دری از امیدواری به خدا، حسنِ توکل بر او و سپردن امور به وی.

معنی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ اولین آیه‌ای است در سوره فاتحه که حمد و ثنای خداوند در آن قرار گرفته است.
و همچنانکه قبلاً حدیث ابوهریره رضی الله عنه را به نقل از مسلم بیان کردیم^۱، هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

۱. تخریج حدیث قبلاً در صفحه ۳ ذکر شد.

خداوند - جل جلاله - می فرماید: بنده ام مرا ستایش کرد.^۱

معنی حمد

حمد: ثنایی است که ریشه در محبت دارد و چنانچه ریشه در محبت نداشته باشد مدح نامیده می شود، و خداوند متعال هم محمود است و هم ممدوح، ولی حمد ایشان بزرگتر از مدحشان است زیرا مدح اکثراً ریشه در محبت ندارد در حالی که حمد، ثنا و ستایش محمود است با صفات کمال از روی محبت، بنابراین ستایش انواعی دارد.

پس معنی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ چنین است: همه انواع ستایشات و همه انواع ثناها شایسته معبود بحقّی است که (رب العالمین) است یعنی در جهانیان، در همه انواع موجودات، در خشکی و دریا، در زمین و آسمان، در آنچه می دانیم و آنچه نمی دانیم، در آنچه می بینیم و آنچه نمی بینیم، در آنچه می شنویم و آنچه نمی شنویم تصرف می کند. بنابراین همه ستایشات شایسته خدایی

۱. ابن تیمیّه (رحمته الله) در مجموع الفتاوی (۸/۱۴) می فرماید: به نص روایات ثابت شده که این سوره بین خدا و بنده اش تقسیم گردید. و این دو عبارت (ایاک نعبد و ایاک نستعین) حد فاصل دو قسمت است به این معنی که (ایاک نعبد) و ما قبل آن برای خدا و (ایاک نستعین) و ما بعد آن برای بنده است و هر چه بنده مسألت نماید اجابت می شود. به همین دلیل بعضی از گذشتگان گفته اند: نصف این سوره ثنا و نصفه دیگر دعا می باشد و هر دوی آنها عبادتند.

است که پروردگاری کاملی بر همه مخلوقات دارد.

(الحمد) از دو کلمه تشکیل شده است: (ال) و (حمد).

علماء می‌گویند^۱: این (ال) برای استغراق یعنی در برگرفتن و شمول همه اجناس است، بر این اساس معنی (الحمد) چنین می‌شود: همه انواع و اجناس ستایش.

انواع و اجناس ستایشی که خداوند متعال شایسته آنهاست کدامند؟

این انواع فراوانند ولی به صورت کلی در پنج دسته جا می‌گیرند که چنانچه بنده هر بار که ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ را می‌خواند همه و یا یکی از آن پنج نوع را به ذهنش متبادر کند، انواع و ابوابی از محبت خدا، تمجید و تعظیم او و حسن ثنای الهی بر رویش گشوده خواهد شد و علوم، معارف و عباداتی قلبی برایش آشکار می‌شود که جز آنکس که در این حالت زندگی کرده و یا آن را دانسته باشد، کس دیگری به آن پی نخواهد برد.

ستایش‌های الهی پنج گونه‌اند

انواع ستایش‌های الهی پنج گونه می‌باشند:

نوع اول: خداوند از آن جهت مورد ستایش است که در ربوبیتش

۱. ر. ک: تفسیر طبری، ۱/ ۱۳۸، الدر المصون، ۱/ ۳۷، تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۳۱.

یگانه است، پروردگار مالک و سرور متصرف در تمام کائنات می‌باشد، تمام این کائنات رب و پروردگاری جز خدای یگانه ندارند، پس خدا را ثنا و ستایش می‌کنیم به جهت اینکه یگانه پروردگار تمام کائنات بوده و یگانه رب همه جهانیان و همه گونه‌هاست.

خداوند می‌فراید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذُ وَلَدًا﴾ [الإسراء: ۱۱۱]. «ستایش برای خداوندی است که فرزندی برای خود انتخاب نکرده است».

و نیز می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا﴾ [فاطر: ۱]. «ستایش مخصوص خداوندی است آفریننده آسمانها و زمین، که فرشتگان را رسولانی قرار داد».

این ستایشها همه متوجه معانی ربوبیت و توحید ربوبیت هستند، و می‌توان معانی ربوبیت و آثار آن در مخلوقات را در ذهن تداعی کرد، انواع تصرفات الهی، افاضه خیر و برکت او، بازداشتن از شر و مهربانی و رحمتش نسبت به بندگان را به ذهن متبادر کرد. و انواع آثار ربوبیت الهی در مخلوقاتش را به یاد آورد که هر کدام به تنهایی شایسته بزرگترین ستایش به کاملترین وجه است.

نوع دوم: خداوند از آن جهت شایسته ستایش است که در الوهیت یگانه بوده و شریک ندارد یعنی به خاطر توحید الوهیت شایسته ثناست چون فقط (اله) حقیقی است و خداهای دیگر، غیر او

معبود واقع نمی‌شوند مگر از طریق تجاوز، ظلم و ستم. بنابراین تنها الله است که شایستگی آن را دارد بندگان به عبادتش پردازند و در برابر او تعظیم کنند، او را دوست بدارند، به او امیدوار بوده و از او خوف داشته باشند، به او حسن ظن داشته و بر او توکل نمایند، از او استعانت طلبیده و به او پناه ببرند، از او یاری بخواهند و برای او قربانی کنند و تنها برای او اقامه نماز کنند. همه اینها فقط و فقط برای الله. پس خدا را باید ستایش کرد چون فقط اوست که شایسته همه این امور از جانب بندگان باشد، با همه اختلافاتشان، چه آنها که در خشکی‌اند و چه آنها که در دریا هستند و چه آنها که در فضا [هوا] باشند، همه او را تسبیح کرده، به ستایش او مشغولند و تنها او را عبادت می‌کنند و از مردم نیز آنها که فقط او را پرستند بیارند.

نوع سوم: خداوند از آن جهت مورد ستایش است که دارای اسمای حسنی و صفات والا می‌باشد. یعنی ستوده می‌شود به جهت داشتن آن اسمائی که در نهایت کمال و حُسن قرار دارند، و ستوده می‌شود به جهت داشتن آن صفات عالی و صفات کامل، چراکه از هر صفتی، کاملترینش را داراست و از هر صفت کاملی، اکمل آن را دارد، بنابراین نقصی ندارد و شر به او باز نمی‌گردد بلکه ذات والایش در اسماء و صفاتش کامل و بی‌عیب و نقص است.

و اسماء و صفات او آثار بزرگی در مخلوقاتش دارند که قلب با

انواع ثنا و ستایش‌ها در آنها شناور می‌گردد.

چون در صفت و یا اسم (غفور) خدا تأمل نمایی به آثار مغفرت الهی بر بندگان پی می‌بری. و زمانی که در اسم (رحیم) خدا تأمل کنی آثار رحمتی را که بر بندگان سرایر کرده، و هنگامی که در اسم (عزیز) او تأمل کنی به عزت خدا نظر کرده و چگونگی قرار دادن این عزت برای خدا و کتاب خدا و رسول او و مؤمنان را در می‌یابی.

و چون در اسامی خدا تأمل کنی در می‌یابی که بی‌شک هر اسمی تأثیر خاص خودش را در زندگی و کائنات خواهد گذاشت. بنده‌ای که این معانی اسماء و صفات را بداند و در آن تأمل نماید خدا را از روی محبت به گونه‌ای ستایش خواهد کرد که شخص جاهل به این معانی و مفاهیم از عهده آن عاجز است.

به همین دلیل محبوبترین کلام نزد خدا، تنزیه او از نقائص و اثبات صفات کمال برای اوست، همچنانکه در آخرین حدیث از کتاب «صحیح بخاری آمده که^۱: «دو کلمه [عبارت] در نزد خدا محبوب و بر زبان روان و در ترازوی اعمال [در آخرت] سنگین وزن هستند [که

۱. صحیح بخاری، کتاب التوحید (۷۵۶۳)، ر. ک: همان منبع (۶۴۰۶) (۶۶۸۲) (۷۵۶۳) و فتح الباری (۱۳/ ۵۴۰). این حدیث را ابوهریره (رض) روایت کرده است.

آن دو] سبحان الله و بحمده^۱ و سبحان الله العظيم^۲ می باشند. این دو عبارت یا کلمه تسبیح خدا و ستایش او هستند و این دو بزرگترین کلام موجود می باشند.

نوع چهارم: خداوند از آن جهت مورد ستایش قرار می گیرد که قرآن را نازل کرده است، چنانکه می فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝۱﴾ [الکھف: ۱].

«حمد مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد، و هیچ گونه کژی در آن قرار نداد».

خدا ستایش می شود به خاطر هر امری که در قرآن است، و هر نهی که در آن باشد، مورد حمد و ستایش است، زیرا اوامر خدا متضمن محبت اوست، یعنی انجام اوامر و اجتناب از نواهی را دوست می دارد، پس اوامر و نواهی اش در نزد او محبوبند به جهت امثال [بندگان] به آن اوامر و اجتنابشان از آن نواهی.

بنابراین خدا ستایش می شود به خاطر نزول قرآن به جهت هدایت مردم و به خاطر این اوامر که صلاح مردم در آن است، در هر موردی که باشد، چه در احکام عبادات [به معنی خاص] باشد و چه در احکام معاملات، چه در احکام فردی باشد، و چه در احکامی جمعی،

۱. به معنی: الله را تسبیح و تنزیه می نمایم و به ستایش او مشغولم. مترجم.

۲. به معنی: منزّه است خداوند بزرگ. مترجم.

چه در احکام عملی سابق الذکر باشد، و چه احکام خبری و امور عقاید. خداوند به خاطر همه اینها ستایش می‌شود و کسی که این را بداند هنگامی که آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾ را می‌خواند معنی ثنا و ستایش خدا به خاطر انزال این کتاب و این منت بزرگ بر بندگان را درک می‌کند.

نوع پنجم: خداوند ستایش می‌شود به خاطر امور هستی و اراده آن امور و تقدیراتی که برای بندگان کرده است که نعمتها را شامل می‌شود زیرا از زمره چیزهایی که خدا قرار داده این امور هستی می‌باشد، و عموم مردم به هنگام گفتن (الحمد لله) این معنی به ذهنشان متبادر می‌شود، یعنی معنی ستایش خدا به خاطر این نعمتها در حالی که این یکی از انواع متعدد محامد الهی است.

بنابراین محامد الهی فراوان و غیرقابل شمارش‌اند، و قلب بنده توانایی حمل همه آنها را با هم ندارد، لذا شایسته است به هنگام حمد خدا در نماز و یا در تسبیحات بعد از نماز یکی از این انواع را به یاد بیاورد و در آن تأمل نماید.

الحمد لله، الحمد لله، الحمد لله: در اذکار بعد از نماز می‌تواند به عنوان مثال ستوده شدن خدا را به علت ربوبیتش و آثار آن ربوبیت در مخلوقاتش و معانی ربوبیت به ذهن متبادر کند. در نماز دیگر معنی دوّمی را به یاد آورد و تا به این ترتیب خدا را به همه انواع

محامد، ستایش کرده باشد.

به همین دلیل در حدیث طولانی و مشهور شفاعت آمده که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «رهسپار می‌شوم تا به زیر عرش می‌رسم، در برابر پروردگارم به سجده می‌افتم، سپس پروردگارم دری را از محامد و حسن ثنا بر من می‌گشاید که قبل از من بر کسی نگشوده است...»^۱ به این فرموده پیغمبر ﷺ توجه کن که او نسبت به پروردگارش آگاهترین مخلوقات است، و ستایش او از ستایش همه نیکوتر و توصیف کردنش از همه بلیغ‌تر است، با این وجود دری جدید از درهای حمد و ستایش بر روی او گشوده می‌شود زیرا دریای حمد الهی چنان وسیع است که ستایشگران هر چند کوشش کنند، نمی‌توانند همه آنرا در نوردند.

و بی‌شک این مسأله قلب بنده مؤمن را برای تعظیم خدا و ستایش او و محبت وی و بزرگداشت شأنش نرم می‌کند. سپس گفته می‌شود [در ادامه حدیث سابق که]: «خدا می‌فرماید: ای محمد! سرت را بالا بگیر و درخواست کن تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا شفاعتت مورد قبول واقع گردد».

۱. این حدیث را بخاری در صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: دُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا، (۴۷۱۲) به روایت ابوهریره (رضی الله عنه) نقل کرده است. همچنین مسلم آن را در صحیح، کتاب الایمان، باب أدنی اهل الجنة منزلة فيها (۱۹۳) با الفاظی مشابه به روایت انس (رضی الله عنه) نقل کرده است. نیز نگاه کنید: همان منبع (۱۹۴).

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ این انواع پنجگانه حمد و ثنای الهی بود یعنی همه انواع و اجناس آن.

معنی (لله)

(لله) یعنی شایسته خداست به این اعتبار که (لام) در (لله) لام استحقاق و شایستگی باشد و در اینجا مراد شایستگی داشتن و صاحب بودن است، پس خدا مالک همه محامد و همچنین او شایسته ستایش است، هیچ کسی جز او، این گونه شایسته ثنا نیست. مخلوقات هر یک شایسته یک نوع از این ستایشها هستند ولی به این حالت کلی و فراگیر فقط خداست که شایسته آن باشد.

اغلب لامی - ل - که بعد از اسم عین (یا اسم ذات) می آید برای رساندن معنی داشتن و مالک بودن است، و چنانچه قبل از لام اسم معنی بیاید هدف از آن رساندن معنی استحقاق است، مثلاً در (الكتاب لفلان) چون کتاب اسم ذات است نه اسم معنی، لام ملکیت را می رساند، یعنی کتاب مال فلانی است. ولی در دو مثال (الفخر لفلان) و (الکبرياء لله) لام شایستگی و استحقاق را می رساند چون فخر و کبرياء اسم معنی هستند نه اسم ذات و لذا (الحمد لله) یعنی حمد شایسته خداست.

معنی (لِّلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

قابل ملاحظه است که در این آیه بین الوهیت و ربوبیت فرق گذاشته و معبود بحق را (رب العالمین) نامیده است و این بزرگترین دلیل است بر اینکه ربوبیت همان الوهیت نیست، بلکه به مقتضای زبان عربی هر یک معنی خاص خودشان را دارند.

معنی (رَبِّ)

(رَبِّ) در لغت به معنی متصرف در کائنات و متصرف در ملک و دارایی است، و رب: آقای را گویند که امرش اطاعت می‌شود، و ربوبیت خدا برای جهانیان واضح است و علتش این است که خداوند در این کائنات تصرف دارد و تدبیر امور به دست اوست، اوست که فرمانش نافذ و حکمش غیرقابل پیگیری و بازپرسی است، اراده‌اش برگشت‌ناپذیر و فرمانش در هستی رد نمی‌شود.

و با این توضیح اشتباه اهل بدعت (مبتدعه) از اشاعره و امثال آنان را در می‌یابیم در اینکه الوهیت را به ربوبیت تفسیر می‌کنند، همچنانکه می‌گویند (الاله) است که قادر به اختراع می‌باشد و (الله) اسم علمی است برای شخص توانا بر اختراع.

قدرت و توانایی بر اختراع از معانی ربوبیت بوده و از معانی الوهیت نیست، نه در لغت و نه در عرف خاص عرب، و به همین علت سنوسی در کتاب عقیده‌اش معروف به (ام البراهین) می‌گوید:

خدا ما را از اهل بدعت در بدعتها، اقوال، مخالفتها و گمراهی هایشان در تفسیر (الإله) دور [و در امان] نگه دارد.

پس (الإله) همان بی نیاز از غیر خود است که غیر او، همه به او نیازمندند، [مبتدعه] می گویند: پس (لا اله الا الله) یعنی غیر از او هیچکس بی نیاز نیست و به هیچکس جز الله نیازی نیست.

و معنی این گفته شان این است که ربوبیت را به الوهیت تفسیر کرده اند و این آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ردی است بر رأی. و بزرگترین حکم نادرستی که از این رأی ناصواب به دست می آید اینکه مشرکان در عبادت خدا کافر نیستند، زیرا آنها ربوبیت خدا را انکار نمی کنند چراکه آنها هم اقرار می کنند به اینکه الله قادر به اختراع است و اوست که از غیر خود بی نیاز است و اوست که همه نیازمند اویند.

پس چرا کفار هستند؟

تفسیر (الإلهیة) به عبادت این مسأله را از ریشه باطل می گرداند و لذا در آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ دلیل آشکاری برای تفاوت گذاشتن بین الوهیت و ربوبیت وجود دارد.

معنی (العالمین)

در (رب العالمین)، رب صفتی است برای الله و (العالمین) جمع

مذکر سالم از (عالم) می‌باشد و (عالم) نیز جمع است که از ریشه خود مفرد ندارد، (عالم) اسم جنس بوده که انواع مختلفی را دربرمی‌گیرد، همچنانکه شیخ محمد بن عبدالوهاب (رحمته الله) در «ثلاثة الاصول» می‌گوید: هر چیزی غیر خدا عالمی است و من یکی از این عالم‌ها هستم.

پس عوالم زیادند: عالم انس، عالم جن، عالم ملائکه، عالم پرندگان، عالم حیوانات، عالم گیاهان، عالم هوا و عوالم و جهانهای مختلف. و این جهانیان هر کدام یک عالم نامیده می‌شوند چون علم حق بودن کسی که آنها را با ربوبیت و پرورش کامل ایجاد نموده، بوسیله این عوالم فهمیده می‌شود و از طریق اینها درک می‌شود که او معبود بحق می‌باشد.

بنابراین (العالمین) یعنی انواع و اجناس این عوالم مختلف، چه عوالمی که دانسته شده، و چه آنکه کسی نمی‌داند، و هر چیزی غیر خدا خودش عالمی است، و تو یکی از این عوالم هستی، پس همه عوالم از عرش به پایین داخل در ربوبیت خدا هستند. و این معنی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است.

با این تفصیل معنی آیه چنین شد: همه انواع محامد و همه گونه ثنا و ستایش شایسته الله است، معبود بحقی که حق تصرف دارد، و امرش در همه جهانیان نافذ است، و این عوالم عبارتند از هر چه غیر

خدا باشد. و این مسأله بی شک انواعی از گشادگی قلب برای تحمل امور را به دنبال دارد.

بعضی از علماء در تفسیر ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ به معنی تربیت توجه کرده‌اند، یعنی الله - جل جلاله - کسی است که با نعمتهایش و درجاتی از خلق که بخشیده، جهانیان را تربیت می‌کند.

و همچنانکه ذکر شد (ربّ) در اصل به معنی تربیت است و آن یعنی در درجه مناسب قرار دادن، (ربّاه) یعنی او را در یک جای مناسب از نردبان کمال قرار دارد.

و (ربّ) همان آقای متصرفی است که امرش اطاعت می‌شود، کسی که به غیر خود ترقی می‌بخشد و یا آنها را در جای مناسب از نردبان کمال قرار می‌دهد و این به خاطر نیاز آن مخلوقات است، ولی خدا به هیچکس نیاز ندارند، بلکه مخلوقاتند که همه، در تمامی امورشان به او محتاجند، و چنانچه شخصی یک لحظه احساس بی‌نیازی از خدا را بکند در همان لحظه هلاک خواهد شد.

از خداوند - جل جلاله - مسألت می‌نمایم ما را از آگاهان به کتابش قرار دهد. آمین.

حکمت‌های «استعاذه»، «بسمله» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

علماء در مورد آیه اخیر می‌گویند: باعث محبت به خدا می‌گردد. بنابراین استعاذه باب خوف را بر ما می‌گشاید، و بسمله باب رجاء

و امیدواری، و (الحمد لله) باب محبت را. پس کسی که توصیفش مورد علاقه [همگان] بوده و صفاتش شایسته ستایش‌اند، (رب العالمین) است، و هم او صاحب همه کائنات است، همه چیز در دست اوست به هر کس بخواهد خیر عطا می‌کند، و از هر کس که بخواهد باز می‌دارد، هر کسی را که بخواهد عزّت می‌بخشد، و هر کس را بخواهد ذلّت. این توانای عزتمند و این کسی که دارای این صفات است و ذوالجلال می‌باشد آیا شایستگی آن را ندارد که دوست داشته شود؟

و آیه بعدی ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ باعث امیدواری می‌گردد یعنی، باب امیدواری و رجاء دوباره گشوده می‌شود.

سپس در ادامه با آیه بعدی ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ باب خوف الهی از ترس روز سزا و جزا گشوده می‌شود، یعنی در واقع دوباره باب خوف گشوده می‌شود.

پس تلاوت کننده به ترتیب که می‌خواند به این ابواب گشوده شده منتقل می‌شود: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ ۲ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿﴾ ۳. [الفاتحه: ۱-۴]. به ترتیب با خواندن اینها از خوف به رجاء و از رجاء به محبت، سپس به رجاء و سپس به خوف منتقل می‌شود.

سپس به آیات بعدی می‌رسد که در ادامه به تفصیل آن می‌پردازیم

ولی آنچه تاکنون در مورد خوف، رجاء و محبت درک کردیم به این خاطر است که عبادت بر این سه رکن استوار می‌باشد زیرا محبت نسبت به خدا باعث حرکت به سوی او می‌شود، همچنانکه کسانی که محبت دنیا در دلشان روئیده به سوی دنیا به تکاپو مشغولند، و کسانی که محبت پادشاهان را دارند به خاطر آنها در جنب و جوش‌اند و ... پس محبت بنده مؤمن نسبت به خدا باعث اقدام به اطاعت از او می‌گردد ولی این حرکت دچار توقف می‌شود پس رجاء و امیدواری به رحمت خدا نیز لازم است، و این امیدواری است که توقف ناپذیر است.

پس محبت در مرکز قرار دارد که آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحه: ۲]. بیانگر آن است، و در دو طرفش امیدواری و رجاء قرار دارند، یعنی هم قبل از آیه فوق ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است، و هم بعد از آن ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ آمده، و لذا محبت از دو طرف در کنار امیدواری قرار دارد، و دو طرف امیدواری و رجاء، خوف واقع شده یعنی قبل از بسمله، استعاذه آمده که باعث خوف است، و بعد از ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ، ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ که آن نیز برانگیزاننده خوف می‌باشد. و علت این امر آن است که بنده‌ای که محبت خدا باعث گردیده تا در راه خدا قدم بگذارد، و بنده‌ای امیدوار می‌باشد به چپ

و راست منحرف نمی‌شود مگر اینکه با این خوف‌ها روبرو می‌گردد. پس چیش این آیات برای آباد کردن قلب با بزرگترین ایمان است که ارکان عبادت بوده و کسی که بصورت کامل به ادای آن پردازد عبادت را به وجه کامل ادا کرده است.

معنی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

(رحمان) و (رحیم) دو اسم از اسامی والای خدا بوده در اینجا به لحاظ نحوی دو صفت هستند برای (الله). یعنی دو صفتند برای ذاتی که (الله) بر آن دلالت دارد.

الله در این سوره چهار صفت دارد: (رَبِّ الْعَالَمِينَ) صفت اول، (الرَّحْمَنُ) صفت دوم، (الرَّحِيمُ) صفت سوم و (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) صفت چهارم.

(رحمان) و (رحیم) دو اسم از اسامی والای خدا بوده که متضمن معنی رحمت می‌باشند، و این رحمت در (رحمان) بلیغ‌تر، بزرگتر و فراگیرتر است از رحمت در (رحیم). قبلاً بیان گردید که (رحمان) یعنی متصف به رحمتی که همه زمانهای دنیا و آخرت را در بر بگیرد، و رحمت از صفات ذاتی الله می‌باشد.

(رحیم) متضمن صفت رحمت در آخرت می‌باشد، تفاسیر سلف نیز بر همین تفسیر دلالت می‌کنند، همچنانکه ابن کثیر رحمته الله می‌گوید (رحمان) یعنی رحمان دنیا و آخرت، و (رحیم) یعنی رحیم آخرت.

و (الله) موصوف است به اینکه (ذوالرحمة) یعنی دارای رحمت است، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۵۶]. «و رحمت من همه چیز را در برگرفته است».

پس رحمت خدا فراگیر بوده و همه چیز [شیء] را فرا می‌گیرد. در اینجا باید به معنی و مراد از (شیء) پی ببریم همچنانکه در مورد (العالمین) گفتیم:

(عالمین) جمع عالم بوده و به هر عالمی، عالم گفته‌اند، چون از نظر معنی عالم یعنی وسیله شناخت، و در اینجا یعنی آنچه که باعث شناخت خدا می‌گردد، لذا هر یک را عالمی نامیده‌اند، به وسیله هر عالمی می‌توان پی برد که خدا خالق یگانه‌ای است که خلق، روزی رساندن، زنده گرداندن، میراندن و ... را به تنهایی انجام می‌دهد.

و به این ترتیب می‌توان به مناسبت بین (رحمان) با (رب العالمین). پی برد؛ خدایی که پروردگار همه عوالم است، رحمتی را داراست که همه چیز را، چه در دنیا و چه در آخرت در برمی‌گیرد.

رحمت خدا در دنیا همه چیز را در برمی‌گیرد چنانچه می‌فرماید:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾، واضح است که رحمت خدا عرش و پیرامون آن و کرسی و مادون آن را در برمی‌گیرد، آسمانها و هر چه در آسمانهاست، ذی شعور و بی‌شعور، قوام همه به رحمت الهی است و هیچیک، حتی یک لحظه هم از رحمت خدا بی‌نیاز نیستند.

چنانچه می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ [فاطر: ۴۱].
 «خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند؛ و هرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد، او بردبار و غفور است».

انواع عوالم موجود در آسمان دنیا، پرندگان و آنچه می دانیم مثل هوا و آنچه نمی دانیم، قوام و ماندگاری همه به دست خداست.
 همه اینها به خاطر رحمت الهی نسبت به مخلوقاتش و کسی که از آن مخلوقات نفع و سود می برد، می باشد.
 چنانکه به زمین و چهره های متفاوت آن از جمله کوه، دره، زمینهای نرم، زمینهای سخت و جنگل نگاه کنی، خواهی دید که قوام همه به رحمت الهی است و اسم (رحمان) بعد از (رب العالمین) دلالت بر همه آنها می کند، زیرا رحمت او همه جهانیان را در بر گرفته است.

چنانکه به دریا و آنچه در دریاست، و به زمین و حیوانات زنده زیر زمین و مخلوقات روی زمین، به ذی روح و بی روح بنگری، یقین می یابی که زندگی همه در سایه رحمت الهی است و این تأثیر فراوانی بر قلب و روان بنده می گذارد در راستای معرفت آثار رحمت و آثار اسم (رحمان).

ابن جریر رحمته الله در تفسیرش نقل می‌کند که اتفاق است بر اینکه (رحمان) یعنی رحمت خدا در دنیا و آخرت، و (رحیم) اشاره به رحمت خدا در آخرت می‌کند.^۱

به همین دلیل می‌گوئیم که کفار نیز مشمول رحمت دنیوی گشته، از آن بهره‌مند می‌گردند، و از انواع رحمت‌های الهی برخوردارند: ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا﴾ [البقرة: ۱۲۶].

«اما به آنها که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد».

بنابراین کافر از انواع متاع دنیوی استفاده می‌کند و چه بسا که زندگی راحتی هم داشته باشد در حالی که کافری است که شرک هم می‌ورزد - پناه بر خدا - چون رحمت الهی در این دنیا همه چیز را فرا گرفته است.

ولی در آخرت رحمت خدا مخصوص مؤمنین است: ﴿وَكَانَ

يَا الْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۳].

«(خدا) نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است».

رحمت الهی مخصوص مؤمنان در آخرت هم با اسم (رحمان) بیان شده و هم با اسم (رحیم). و رحمت خاص مؤمنان در دنیا نیز در ضمن آیه (رب العالمین * الرحمن) وجود دارد به همین دلیل علماء

می‌گویند: دو اسم (رحمان) و (رحیم) برای کسی که تعقل کند وسیع‌ترین درهای محبت و امیدواری را می‌گشایند و خداوند - جل جلاله - نیز در یک حدیث قدسی می‌فرماید: «برای بنده‌ام چنانم که خود گمان می‌کند، پس هر گونه که می‌خواهد گمان ببرد»^۱.

قبلا بیان شد که (رب العالمین) باب محبت و (الرحمن الرحیم) در امید و رجاء را به سوی بنده می‌گشایند.

تعداد زیادی از مفسران در همین جا از سوره فاتحه بحث اسماء و صفات الهی را ذکر و مطرح کرده‌اند و آنچه که ما در ادامه بیان می‌کنیم تکرار اثبات صفت رحمت الهی است و اینکه این صفت از نظر معنا وابسته به خداست و یک صفت ذاتی بوده که قائم به ذات الهی می‌باشد:

تفسیر رحمت و هر صفت دیگری از این جنس به گونه‌ای که همه افراد و مصادیق آن را در بر بگیرد مشکل است، زیرا یک مفهوم انتزاعی ذهنی است که در خارج تنها مصادیق آن قابل رؤیتند مثل رحمت بنده نسبت به بنده، رحمت والد نسبت به فرزندش، و رحمت مادری نسبت به کودکش و رحمت خدا نسبت به مخلوقاتش. به همین دلیل ارائه یک تفسیر جامع از این مفاهیم کلی مشکل

۱. این حدیث را احمد در کتابش، مسند به روایت و ائله بن أسقع (رحمه الله) نقل کرده است (۳۹۸/۲۵) و (۱۶۰۱۶) و (۱۸۷/۲۸) (۱۶۹۷۹).

است که [مثلاً] هم مصداق مخلوق و هم مصداق خالق را در برگیرد، و به همین جهت تعداد زیادی از علماء در تفسیر رحمت و سایر صفات دیگر خداوند می‌گویند: رحمت یک صفت الهی است و متعرض تفسیر نمی‌گردند و این یعنی همان گفته مشهور سلف که «چنانکه شنیده‌اید، همانگونه روایت کنید»^۱ زیرا چه بسا مفسر صفات را به گونه‌ای که در مخلوقات وجود دارد تفسیر کند، به همین دلیل اهل بدعت گمراه شده‌اند در تفسیر رحمت خدا به رحمت مخلوقات، و گفته‌اند که رحمت معقول یک میل درونی است به کسی که مورد رحمت واقع می‌شود. این تفسیر، تفسیر رحمت در انسانهاست. و این از اشتباهات بزرگ در تفسیر این مفاهیم است، صفاتی که ذات نیستند ممکن است توسط مفسر، بصورت صفاتی محدود تفسیر شوند که این تفسیر، وجود آن صفات در مخلوقات را بیان می‌کند و نه در خالق.

و [اهل بدعت] چون به این حقیقت پی بردند، گفتند: شایسته نیست خدا توصیف شود، در حالی که آنها رحمت را به صورت کلی

۱. ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۳۹/۵) می‌گوید: ابوبکر خَلَّال در «کتاب السنه» از ولید بن مسلم روایت کرده که گفت: از مالک بن انس، سفیان ثوری، لیث بن سعد و اوزاعی در مورد روایاتی که درباره صفات خداست سؤال پرسیدم، همه جواب دادند: همانگونه که شنیده‌ای روایت کن. و در یک روایت دیگر: همانگونه که شنیده‌ای بدون [پرسیدن] از کیفیت روایت کن.

و فراگیری که همه افراد و مصادیق را دربر بگیرد تفسیر نکرده بودند بلکه تفسیرشان فقط بعضی از مصادیق را در برمی گرفت که آن مصادیق هم، مخلوقات بودند نه خالق. سپس در این مرحله، در نفی این صفت، کاری کردند که صفت را از فردی که دارد نفی کنند و آن فرد و مصداق خالق بود. به همین دلیل کلام را تحریف کرده و گفتند: رحمت؛ اراده احسان است به غیر. و آنها یعنی اشاعره، ماتریدیه و کلابیه و امثال آنها این تفسیر را ارائه کردند، علت امر هم این بود که آنها اراده را یکی از صفاتی می دانستند که عقلاً باید باشد، و هفت صفت را به این شیوه اثبات کردند، و هر صفتی را که در قرآن غیر آن هفت تا باشد، به گونه ای به یکی از آن هفت صفت مرتبط می سازند و زیر مجموعه آن قرار می دهند. مثلاً می گویند: رحمت یعنی اراده احسان، غضب یعنی اراده انتقام و رضی [رضایت] یعنی اراده انعام و آنها رحمت را به اراده تفسیر کرده اند چون اراده یکی از آن صفات می باشد و این تفسیر آنان را وادار کرده که این آیه (الرحمن الرحیم) و آیات دیگر شبیه آن را مجاز بگیرند و بگویند: رحمت مجاز است برای احسان یا اراده احسان.

در این جا لازم است نکته ای را ذکر کنم و آن اینکه مجاز در صفات الهی باطل و نادرست است و جایز نمی باشد، زیرا مجاز توسط علمای این فن چنین بیان شده است:

مجاز یعنی معنی یک لفظ را از وضع اولیه آن به وضع ثانوی -

به خاطر مناسبتی که بین دو وضع و معنی است - انتقال دهی. به شرط اینکه وضع اولیه آن معلوم باشد، در غیر این صورت جایز نیست، و اینکه وضع اولیه اتصاف خدا - جل جلاله - به صفت رحمت برای مخلوقاتش به صورت کامل معلوم باشد محال و باطل است، بلکه تنها به گوشه‌ای از آن پی برده می‌شود.

ولی رحمتی که در معنای کامل و جامع خود یک وصف الهی است دانسته نمی‌شود، و بنابراین شناخت وضع اولیه صفت رحمت الهی ممتنع است، به همین دلیل ادعای مجاز در مورد صفات الهی باطل است^۱. زیرا وضع اولیه - که براساس تعریف اهل این علم لازم است - معلوم نیست، پس انتقال به وضع ثانوی ممتنع می‌باشد، همچنانکه محققین لغت، مفسران و گروههای زیادی از علماء بر این رأی‌اند.

آنچه گذشت فقط اشاره‌ای بود به این مسأله مهم.

معنی ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

این آیه نیز صفت جدیدی است که بعد از صفات قبلی ذکر شده است و (مالک) یکی از اسامی خدا است.
خدا در این سوره پنج اسم برای خود برشمرده است^۲.

۱. ر. ک: مجموع الفتاوی: ۲۰/۴۴۳، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۸.

۲. ر. ک: مدارج السالکین: ۸۲/۱.

اسم اول؛ الحمد لله رب العالمین.^۱

اسم دوم؛ ربّ یا رب العالمین

اسم سوم؛ الرحمن

اسم چهارم؛ الرحیم

اسم پنجم؛ مالک يوم الدين.

و با تأمل در می‌یابیم که همه اسماء الهی از حیث معنی از این پنج اسم فرع شده‌اند. زیرا همچنانکه گفتیم اسمهای خدا یا متضمن معنی عظمت و جلال‌اند و یا متضمن معنی زیبایی و جمال، و یا اینکه به ربوبیت بر می‌گردند و یا به الوهیت خداوند.

ربوبیت خدا در این سوره در دو آیه «رب العالمین» و «مالک يوم الدين» مطرح شده‌اند، و عظمت و جلال خداوند نیز در آیه «مالک يوم الدين» عنوان شده، زیرا این آیه باعث بزرگداشت خدا و خوف و ترس و بیم از او می‌گردد.

همچنین صفات جمال در «الرحمن الرحیم»، و صفت الوهیت در ذکر اسم «الله» که بزرگترین اسم خدا می‌باشد، نهفته است.

سوره فاتحه اصول «اسماء حسنی» را دربردارد

در سوره فاتحه اصول اسماء حسنی و والای الهی وجود دارد،

۱. [ظاهراً منظور مؤلف اسم الله می‌باشد. مترجم].

همچنانکه ابن قیم و استادش شیخ الاسلام [ابن تیمیه] و تعداد زیادی از محققان (رحمهم الله) در بحث اسماء و صفات عنوان کرده‌اند.^۱

و «مالک يوم الدين» را در اینجا بیان فرموده که به عنوان یک صفت خداوند باعث خوف می‌گردد، زیرا (يوم الدين) روز سزا و جزا و روز محاسبه است.

حکمت‌های تلاوت ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

این آیه باعث خوف می‌گردد و کسی که آنرا بخواند انواع شبهات و شهوات درونی‌اش را به یاد می‌آورد که او را از تسلیم محض شدن در برابر پروردگار باز می‌دارند. چنانچه آیه را با تعقل بخواند خوف از روز محاسبه خلاق توسط خداوند سراسر وجودش را فراخواهد گرفت.

به همین جهت، علماء گفته‌اند: خداوند این سوره را با چیزی که باعث محبت بنده نسبت به خدا می‌گردد آغاز کرده است، و آن بیان ربوبیت خدا نسبت به جهانیان است، و برای ایجاد امید در قلب بنده‌اش بعد از آن (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) فرمود. سپس بعد از این چیزی را عنوان کرد که باعث ایجاد خوف می‌شود و آن (مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ) است.

۱. ر. ک: مدارج السالکین: ۱/ ۸۲ و ۸۹.

و در تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ سبب ذکر این سه مطلب در آیات پشت سر هم را بیان می‌کنیم.

خداوند در اینجا فرمود: ﴿مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ﴾ که [مَلِك] هم خوانده شده^۱، مالک و ملک هر دو از اسمهای خدا هستند با وجود فرقی در بین آن دو.

مالک از (مَلِك) و یا (مُلْك) مشتق شده و به معنی تملک اشیاء و داشتن اشیاء است، مثلاً گفته می‌شود (ملکت البیت) و (ملکت الکتاب) یعنی این خانه یا این کتاب مال من است.

ولی مَلِك از (مُلْك) مشتق شده و مُلْك به معنی سیادت و آقای، تدبیر امور و تصرف در آن بوده، و مَلِك و مدبر امور الزاماً مالک آن اشیاء هم نیست، و می‌تواند مالک نباشد ولی تدبیرات و تصرفاتش نافذ باشد.

الله - جل جلاله - به هر دو صفت و هر دو اسم مالک و ملک متصف می‌باشد، و این بلیغ‌ترین وجه ممکن است. و چنانچه بشر تعلق خاطری پیدا کرد نسبت به پادشاهان دنیا، یا نسبت به گستردگی قلمرو و تدابیرشان، اوامر و نواهی‌شان، و اطاعت از آنان، و انواع هیبت و شکوهی که برای خود ایجاد کرده‌اند و یا انعام و بخشش و غیره‌ای که انجام می‌دهند، باید بداند که این پادشاهان هر چقدر هم

۱. عاصم و کسائی مالک و بقیه قراء سبعة مَلِك خوانده‌اند. ر. ک: حجة القراءات، ۷۷.

در این کار پیشرفت داشته باشند باز نمی‌تواند مالک و صاحب اشیاء باشند.

خدا فرموده که او: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است، یعنی هم مالک و صاحب آن است و هم مدبر آن روز. قرائت (مالک) بیان می‌کند که خدا در آن روز مالک و صاحب و دارنده همه چیز است، و این یعنی همه چیز به سوی او برمی‌گردد. و اوست که قدرت تصرف در آن را دارد و امرش نافذ است و هیچ کس جز او حق تصرف ندارد و هیچ کاری را بدون اذن خدا انجام نمی‌دهد.

و همچنانکه پیشوای دعوتگران (محمد بن عبد الوهاب) رَحِمَهُ اللهُ فرموده‌اند: بوسیله آیه (مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ) تعلق خاطر و تعلق قلب بندگان خدا به غیر خدا را در آن روز، باطل می‌گرداند، فرقی ندارد این غیر خدا که باشد حتی اگر صالحان و انبیاء و یا معبودهایی باشند که به طمع شفاعت توجه بندگان را به خود جلب کرده‌اند. و خداوند در مورد روز سزا و جزا می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ [الانفطار: ۱۹].

«روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست، و همهٔ امور در آن روز از آن خداست».

آری، هیچ کس نمی‌تواند کاری برای هیچ کس دیگر انجام دهد، و یا کمترین سودی به آن برساند، یا اینکه بلائی از او دور گرداند، به

همین دلیل مَلِک و مالک فقط خداست.

و عبارت ﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ باعث می‌شود قلب فقط متوجه خدای یگانه گردد و بس. توجه به غیر خدا به طمع شفاعت و امید تقرب به خدا از طریق آنهاست در حالی که آیه ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ همه اینها را باطل می‌کند.^۱

معنی «الدین» در زبان عربی و در شریعت

دین در لغت به معنی یک عادت تکرارپذیر است که در قرآن چند معنی دارد. شاعر می‌گوید:^۲

تَقُولُ إِذَا دَرَأْتُ لَهَا وَضِيئِي أَهَذَا دِيْنُهُ أَبَدًا وَ دِيْنِي؟
هنگامی که تنگ پالان شتر را بر روی زمین پهن می‌کردم [تا شتر روی آن بخوابد و من آنرا ببندم، شتر] می‌گفت: آیا این کار همیشگی من و توست؟

لذا شیخ الاسلام [ابن تیمیه] در قاعده‌ای در مورد معنی (دین) می‌فرماید: موافق با گفته علماء زبان عربی، دین در لغت، در اصل به

۱. ر. ک: تفسیر سورة فاتحه، اثر امام ابن دعوت در «مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب (رحمته الله)» (۲/ ۳۲ - ۳۳).

۲. این شاعر مُتَقَبَّ عَبْدِيّ است همچنانکه در مفضلیات ۲۹۲ ذکر شده، و این بیت شعر در تفسیر طبری (۲/ ۴۷۱) و (۶/ ۲۲۵) و «اعراب ثلاثین سوره»، ص ۲۵ و لسان العرب، ماده (دین) و الدر المصون، ۱/ ۵۳ منقول است.

معنی عادت تکرارپذیر می‌باشد، و آنچه فرد در قلبش به عنوان عقیده دارد یا گفتار وی و یا عباداتی که با اعضاء و جوارح انجام می‌دهد، دین نامیده می‌شود زیرا به صورت عادت و تکراری انجام می‌پذیرد پس دینی است که دائماً تکرار می‌شود و این یکی از اطلاعات و استعمالات کلمه دین است.

بنابراین دین اعتقاد، قول و عملی است که شخص به آن التزام داشته باشد، ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است». همچنین، گاهی مراد از (دین)، جزا و پاداش است مثلاً در آیات: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ و ﴿يَوْمَ يُؤْفِكُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾ [النور: ۲۵].

«آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بی‌کم و کاست می‌دهد». بنابراین در قرآن (دین) به معنی جزا و پاداش می‌آید که علاوه بر موارد فوق در آیات زیاد دیگری این معنی را دارد از جمله: ﴿كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ﴾ [الانفطار: ۹].

«آنگونه که شما می‌پندارید نیست بلکه شما روز جزا را منکرید».

و نیز آیه ﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ﴾ [الواقعه: ۸۶].

«اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید».

رابطه‌ای بین معنی سزا و جزا و معنی لغوی و اصلی کلمه (دین)

وجود دارد که عبارت است از عادت بودن و یا تکرار، به این وجه که سزا و جزا متناسب با تکرار عمل تکرار می‌شود، و (دین) به پاداشی اطلاق می‌شود که اگر کننده آن، آن را مکرر انجام داده، پاداشش نیز مکرر باشد^۱.

﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ یکی از نامهای قیامت

(يَوْمَ الدِّينِ) روز محاسبه و سزا و جزا است و یکی از نامهای قیامت. قیامت نامهای زیادی در قرآن دارد که معلومند و مراد از (يَوْمَ الدِّينِ) در قرآن آیه: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [المطففين: ۶]. می‌باشد.

«روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند».

و قیامت از نظر زمانی، بین نفخه اول - دمیدن اول - در صور را تا دخول بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم شامل می‌شود که نفخه دوم نیز در این میان قرار دارد. پس هر چه در این فاصله روی می‌دهد مالکش خداست، همچنانکه می‌فرماید: ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [الأنعام: ۱۶] «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» [غافر: ۱۶-۱۷].

۱. تفسیر طبری: ۱/ ۱۵۷.

«روزی که همه آنان آشکار می‌شوند و چیزی از آنها بر خدا پنهان نخواهد ماند؛ (و گفته می‌شود:) حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است. امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده است پاداش داده می‌شود؛ امروز هیچ ظلمی نیست؛ خداوند سریع الحساب است».

هیچگونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت، بیگمان خداوند سریع الحساب است.

اگر این گونه است پس مراد از (يَوْمَ الدِّينِ) روز جزاست، و آن روزی است که مردم برای محاسبه زنده می‌شوند: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ یعنی روزی که همه به زمین و صحرای محشر می‌رسند، در آنجاست که فرمانروایی فقط و فقط در دست خداست، بدون شریک و همباز، و بی‌شک قبل از آن نیز مُلک فقط از آن خدا بوده است. خداوند - جل جلاله - مالک دنیا و آخرت است، مالک همه آن چیزهایی است که قبل از نفخه اول بوده‌اند، و همه آنهایی که بعد از آن خواهند بود، مالک آن چیزهایی است که قبل از نفخه دوم بوده‌اند، و همه آنهایی که بعد از نفخه دوم خواهند بود.

چرا (ملک) به (يوم الدين) تخصیص یافته است؟

(يوم الدين)، روز سزا و جزاست و روز محاسبه است، روزی که هر کس هر چه کرده نتیجه‌اش را در آن روز خواهد دید، به همین

خاطر مردم تعلق خاطر به این روز دارند، و لذا کسی هم که مالک این روز باشد مورد توجه قرار می‌دهند، پس در قلب بنده توجه به دنیا و محبت دنیا و عبادت در آن از یک طرف، و توجه به آخرت از طرف دیگر، با هم جمع می‌شوند، که با تکرار این آیه توجه‌اش به آن طرف [آخرت و روز سزا و جزا] معطوف می‌گردد.

همچنین یکی دیگر از وجوه و علت‌های تخصیص ملک به (یوم الدّین) این است که آیه در قلب بنده مؤمنی که در حال تلاوت آن است، چیزهایی را که در (یوم الدّین) روی می‌دهد و همه حالات آنجا را مجسم خواهد کرد، زیرا او گفته (مالک یوم الدین) و آن روز، روزی است که همه این امور رخ می‌دهد که از آن جمله‌اند: برخاستن مردم از مقبره‌هایشان، رفتن مردم به صحرای محشر و ... تا رفتن بهشتیان به بهشت، و ورود جهنمیان به جهنم.

بنابراین کسی که با تأمل و تدبر آیه ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را بخواند همه حوادث قیامت به تفصیل در ذهنش مجسم می‌شود و این باعث خوف فزاینده می‌شود، خوفی که از کلمه (مالک) به تنهایی نشأت نمی‌گیرد.

این مسأله در تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به ما کمک می‌کند. و این همان غرض و مقصودی است که با فهم و تدبر حاصل می‌شود زیرا پیامبران (علیهم السلام) مبعوث شده‌اند تا بندگان را به بندگی

خدای یگانه به تنهایی دعوات و راهنمایی کنند.

تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾

قبل از این با انواع ثنا و ستایش خداوند را تمجید کرد و سپس فرمود:
 ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و ﴿نَعْبُدُ﴾ اولین فعلی است که در قرآن آمده است.
 همچنین اولین امری که در قرآن بیان شده از ریشه همین فعل
 است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ﴾ [البقره: ۲۱].

ای مردم خدای خود را پرستید.

و عبادت در مقام [بندگی] مقصود اصلی است زیرا ابتلاء و
 آزمایش بندگان در عبادت خدا می باشد. که بندگان خدا را عبادت و
 چیزی را با او شریک قرار نمی دهند.

چرا بعد از آن [مقدمات] که گذشت، ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ را ذکر کرد؟
 علماء چنین جواب داده اند: عبادت سه رکن دارد که با جمع شدن
 آن سه با همدیگر، عبادت شرعاً تحقق می یابد و آن سه رکن عبارتند
 از محبت، خوف و رجاء.^۱
 بنابراین عبادت زمانی برپا می شود که قلب دارای خوف و امید و
 محبت باشد.

مثلاً نمازگزار به هنگام نماز متوجه محبت پروردگار، امید به او —

۱. ر. ک: مدارج السالکین، ۱/ ۲۰۳.

که نمازش را قبول و به او ثواب بدهد - و خوف از اوست که مبادا به خاطر ترک نماز و یا کوتاهی در آن روز قیامت او را عقاب کند. بنابراین عبادت بر این سه رکن استوار است: رکن محبت، رکن خوف و رکن رجاء و امیدواری. و اگر یکی از این سه نباشد، گرچه در ظاهر عبادتی انجام گیرد ولی شرعا عبادتی انجام نشده است.

نکته: گفتیم که بنده هنگامی که می گوید ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ در محبت را بر روی خود گشوده است، و هنگامی که می گوید ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در امیدواری را گشوده و چون بگوید ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ در خوف را نیز می گشاید، پس اگر بنده تعقل کند و این معانی محبت، خوف و رجاء در قلبش نقش ببندد، می گوید ﴿إِلَّاكَ نَعْبُدُ﴾. پس این رحمت خداست که بعد از برانگیزاندن محبت، خوف و رجاء در قلب بنده مؤمن او را به گفتن ﴿إِلَّاكَ نَعْبُدُ﴾ مأمور ساخت در حالیکه پروردگارش را خطاب قرار می دهد و به این شیوه گفته اش بر وفق مقتضای شرع می باشد.

فوائد تقدیم (إِيَّاكَ) بر (نَعْبُدُ)

علماء گویند: (إِيَّاكَ) که ضمیر منفصل است، «مفعول به» مقدم می باشد، و اصل در «مفعول به» این است که بعد از فعل مربوط به خودش قرار بگیرد، ولی در اینجا بر فعلش مقدم شده که فوائدی بر این

تقدیم مترتب است، از جمله حصر و قصر. یعنی محصول کردن فعل در آن مفعول و در اینجا یعنی حصر عبادت برای خدا.

این مسأله در علوم بلاغت، مبحث حصر و قصر^۱ و نیز در اصول فقه، مبحث مفهوم مخالفه^۲ مطرح شده است.

پس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی منحصرأً تو را عبادت می‌کنیم.

و بعضی از علماء گفته‌اند: این اسلوب تخصیص را می‌رساند. یعنی عبادتمان را فقط مختص تو می‌سازیم.

در آیه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ از طریق اظهار عبادت، توحید عبادت بیان شده است.

۱. قزوینی در «الایضاح» (۱۶۴/۲) می‌گوید: تقدیم اکثراً باعث تخصیص می‌شود، به همین دلیل در مورد (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) گفته می‌شود: معنی‌اش چنین است که: خداوندا فقط تو را عبادت می‌کنیم و غیر تو را عبادت نمی‌کنیم و فقط از تو کمک می‌جوئیم و از غیر تو کمک نمی‌خواهیم. و معنی آیه (إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) [بقره: ۱۷۲] این است که: اگر عبادت را مخصوص او می‌گردانید.

۲. طوفی در «شرح مختصر الروضه» (۷۲۴/۲) می‌گوید: مفهوم مخالفه یعنی تخصیص چیزی به حکمی که دلالت بر نفی آن حکم از غیر آن چیز را بکند، یعنی مفهوم آن مخالف منطوق [و کلمات ملفوظ] می‌باشد. و در صفحه ۷۵۴، جلد ۲ مثالی برای آن ذکر می‌کند: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) یعنی عبادت نمی‌کنیم جز تو را، زیرا (ایاک) بر (نعبد) مقدم است و نیز همین گونه است: (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) [انبیاء - ۲۷] که مفهوم مخالفه عبارت آخر چنین است: (لا يعلمون الا بامر) یعنی جز به دستور او کاری نمی‌کنند.

معنی (عبادت) در زبان عربی و در شریعت

عبادت در لغت یعنی خضوع و ذلت، و یا ذلت به تنهایی. به همین علت گفته می‌شود: (بَعِيرٌ مُعَبَّدٌ)^۱ یعنی شتر قیر مالیده شده که از این طریق تنها مانده و به خاطر تنهایی‌اش بی‌ارزش می‌شود. گفته طَرَفَه در معلقه‌اش نیز مؤید این مطلب است.^۲

إِلَى أَنْ تَحَامَتْنِي الْعَشِيرَةُ لَهَا وَأُفْرِدْتُ إِفْرَادَ الْبَعِيرِ الْمُعَبَّدِ
خویشاوندان همه از من پرهیز کردند و مثل شتر معبد (تنها و بی‌ارزش)، تنها ماندم.

همچنین گفته می‌شود: (طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ) یعنی راهی که به خاطر رفت و آمد زیاد انسانها و حیوانات هموار گشته است. که این شعر طَرَفَه در معلقه‌اش در وصف شترانی همین را بیان می‌کند:

تُبَارِي عِتَاقًا نَاجِيَاتٍ وَاتَّبَعْتُ وَظِيْفًا وَظِيْفًا فَوْقَ مَوْرِ مُعَبَّدٍ.^۳
(مور) یعنی راهی که به خاطر تردد زیاد هموار شده است.

۱. جوهری در (الصحاح) ماده (عبد)، (۵۰۳/۲) می‌گوید: تعبید یعنی تذلیل و طریق معبد یعنی راه هموار و بعیر معبد: یعنی شتری که بر او قیر مالیده شده است.

۲. این بیت شعر در «شرح القصائد السبع الطوال الجاهلیات»، ص ۱۹۱ وجود دارد.

۳. ر. ک: به این بیت در «شرح القصائد السبع الطوال الجاهلیات»، ص ۱۵۳ و لسان العرب، ماده (مور) (۱۸۶/۵) و الدرالمصون، ۵۷/۱ مراجعه کنید.

تباری یعنی برابری می‌کند، عتاق یعنی شترهای ارزشمند، ناجیات یعنی تندرو و سریع، وظیف یعنی درشت پا و معبد یعنی هموار.

معنی شعر: [آن ماده شتران] با بهترین‌ها در تندرستی برابری می‌کنند و در راه هموار با درشت پایان [از شتران] راه می‌آیند [و جا نمی‌مانند].

علماء می‌گویند: عبادت در شرع یعنی نهایت محبت به همراه نهایت ذلت، همچنانکه ابن قیم در «النونه»^۱ و غیره گفته‌اند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله عبادت را چنین معرفی می‌کند که: عبادت اسمی است جامع و فراگیر برای هر چیزی از گفتار و کردار ظاهری و باطنی که خدا دوست دارد.^۲

ولی اصولیون عبادت را چنین معرفی می‌کنند که: عبادت عبارت است از آن چیزی که شرع دستور داده بدون آنکه عرفی بودن آن کار و یا اقتضای عقلی [انجام] آن دخیل باشند.^۳

و همه این تعابیر درست و بیانگر عبادت‌اند.

پس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و غیر تو را عبادت نمی‌کنیم، و آنچنانکه پیداست این آیه توحید عبادی را

۱. ابن قیم در «الکافیة الشافیه» (۶۴) می‌گوید:

عبادت خدای رحمان غایت محبت به او و ذلت عابد در برابر اوست که این دو، دو قطب و دو ستون عبادتند. و عبادت بر این دو ستون استوار می‌باشد که تا این دو نباشند عبادت محقق نمی‌شود.

۲. ر. ک: مجموع الفتاوی، ۱۰/۱۴۹ و «فتح المجید شرح کتاب التوحید»، ۱۴.

۳. ر. ک: «الروض المربع»، ۱/۹ و «کشاف القناع»، ۱/۸۵ و ۴۱۸.

می‌رساند.

بنابراین آیا کسی که به خدا شرک می‌ورزد و غیر خدا را نیز عبادت می‌کند، آیا چنانچه بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ صادق است یا دروغگو؟ قطعاً دروغگوست.

بنابراین کفار و مشرکین بزرگترین دروغگویانند به خدا و به خودشان، لذا خداوند می‌فرماید: ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأنعام: ۲۴].

بنگر که چگونه با خویشتن نیز دورغ می‌گویند.

یعنی این شخص با آنکه به خدا شرک می‌ورزد ولی در نمازش می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾. غیر خدا را عبادت و مورد دعاء قرار داده، برای غیر خدا قربانی نموده، از غیر خدا کمک و مدد خواسته‌ای، پس چرا در معنی ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ تعقل و اندیشه نمی‌نماید؟

بزرگترین بلاست که انس و الفت با قرآن یا فاتحه یا کلمه توحید و شهادت به رسالت محمد ما را از تعقل در معنای آن باز دارد تا اینکه کار به جایی کشیده شود که کسی که به زبان عربی تکلم می‌نماید در معانی کلامی که می‌گوید و یا آنچه از قرآن می‌شنود، تعقل ننماید. (ایاک نعبد): بیانگر توحید الوهیت می‌باشد.

تفسیر ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

در این آیه نیز حصر وجود دارد به این معنی که استعانت و کمک

فقط از او رواست و لا غیر.

علما گویند: استعانت را بعد از عبادت آورده چون استعانت به جنبه ربوبیت بر می گردد و بین ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ مناسبتی بزرگ و هدفی ارزشمند وجود دارد و آن اینکه بنده موحدی که می گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، برایش ممکن نیست که موحد باشد مگر اینکه از خدا استعانت بطلبد، در غیر این صورت شیاطین، انسان را محاصره و بر او چیره می شوند و لذا فرموده: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ در یک آیه واحد و با عطف دو جمله به هم به وسیله واو عطف، یعنی: فقط تو را عبادت می کنیم و لا غیر، و در همه امور فقط از تو به تنهایی استعانت می طلبیم و عبادتمان را خاص تو می گردانیم.

در اینجاست که بنده نیاز شدیدش به پروردگار را احساس می کند که او را بر توحید ثابت قدم نگه دارد، زیرا بدون کمک الهی نمی تواند در راه توحید ثابت قدم باشد. پس با گفتن ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ همه غرورهای بنده و همه اعتمادش به خود از بین می رود و قلب و روانش را برای پروردگارش خالی می گذارد و می داند که برای یک لحظه نمی تواند از خدا بی نیاز باشد.

آری، در توحید عبادت و توحید استعانت از خدا در همه امور، سرّی بزرگ و هدفی بزرگتر نهفته است که هر کس بتواند آنرا محقق سازد بزرگترین خیر و صلاح را محقق ساخته است.

تفسیر ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

(اهد) دعاست به صیغه فعل امر، و فعل امر - چنانکه مقرر است - اگر در برابر کسی گفته شود که در درجه بالاتری از امر قرار دارد، دعا محسوب می‌شود، و اگر بین دو دوست و هم درجه رد و بدل شود التماس به حساب آمده، و چنانچه برای پایین‌تر از امر باشد امر نامیده می‌شود.^۱

بنابراین ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ رحمتی است از جانب خدا که بر بنده‌اش نازل کرده تا بوسیله این آیات او را بخواند. در اینجا هدایت از خدا درخواست می‌شود.

معنی (هدایت) در زبان عربی و در شریعت

حقیقت هدایت یعنی دلالت و ارشاد و در لغت؛ (هَدَى) یعنی راهنمایی و ارشاد نمود.

هدایت در آیات قرآن به چهار معنی آمده است.^۲

معنی اول: هدایت غریزی به این معنی که خداوند - جل جلاله -

۱. اخضری در متن «السلم» گوید:

أَمْرٌ مَعَ اسْتِعْلَا وَ عَكْسُهُ دُعَا وَفِي التَّسَاوَى فَالْتِهَاسُ وَقَعًا =

= که معنی بیت در بالا ذکر شده است.

۲. این معانی چهارگانه را راغب اصفهانی در «مفردات الفاظ القرآن» ماده (هدی): ۵۳۶ آورده.

ر. ک: تفسیر طبری، ۱/ ۱۶۷ - ۱۶۹ و تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۳۷.

مخلوقات را به طور غریزی به آنچه شایسته‌شان است هدایت می‌کند، مانند آیه: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ، ثُمَّ هَدَىٰ﴾ [طه: ۵۰]. «(موسی) گفت: پروردگار ما همان خدایی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!».

معنی دوم: هدایت به معنی راهنمایی و ارشاد به آن چیزی که صلاح دین در آن قرار دارد. اولی غریزی بود و در مورد اموری که صلاح دنیا در آنهاست، و این راهنمایی و ارشاد است در امور دینی به چیزی که صلاح و خیر در آن قرار دارد.

همچنانکه خطاب به پیغمبر (ﷺ) می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲]. «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی».

و مثل آیه ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷]. «و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (؛ و اینها همه بهانه است، نه برای جستجوی حقیقت)».

و نیز آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [السجده: ۲۴]. «و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند».

و هدایت به این معنی راهنمایی و ارشاد به خیر و صلاح کاری

است که از عهده پیغمبران (علیهم السلام) و دعوتگران برمی آید.

معنی سوم: هدایت به معنی توفیقی که خدا به هر کس که هدایت یافته اختصاص داده است، و نتیجه راهنمایی است. اینکه طرف بعد از راهنمایی و ارشاد، هدایت را می پذیرد یا نه، در پذیرفتن آن به یک توفیق الهی نیاز است، و لذا به آن هدایت توفیقی گویند، و این نتیجه هدایت به معنی دوم است که عبارت بود از راهنمایی و ارشاد. همچنانکه می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۵۶].

«ای پیغمبر! تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند».

یعنی ای پیغمبر! تو نمی توانی توفیق هدایت عطا کنی بلکه این خداست که هر کس را که بخواهد توفیق می دهد، همچنانکه می فرماید ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ [التغابن: ۱۱].

«و هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می کند».

معنی چهارم: که بزرگترین و والاترین معنی هدایت و هدف همه انواع و اقسام معانی دیگر هدایت است، و آن هدایت به راه بهشت^۱ و هدایت به راه جهنم است، همچنانکه خداوند در مورد هدایت مؤمنان به بهشت، می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ﴾ سَبَّحَهُمُ

وَيُصْلِحْ بَالَهُمْ ﴿٥﴾ [محمد: ۴ - ۵]. «و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی‌برد. بزودی آنان را هدایت نموده و کارشان را اصلاح می‌کند».

علماء گویند: اینان در راه خدا کشته شده‌اند. بنابراین هدایت مطرح شده برای آنها نمی‌تواند هدایت دنیوی باشد بلکه هدایت در آخرت است و مفسران گویند: ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾ یعنی: آنها را به بهشت^۱ راهنمایی می‌کند - ما نیز از فضل خدا آن را مسألت می‌نماییم -

و در مورد هدایت و رهنمود به جهنم می‌فرماید: ﴿فَأَهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾ [الصفات: ۲۳].

«(آری آنچه را) جز خدا می‌پرستیدند جمع کنید و بسوی راه دوزخ هدایتشان کنید». - پناه بر خدا -

و نیز می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ﴾ [القصص: ۴۱].

«و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند». - از خدا درخواست عافیت می‌کنیم -

این از انواع چهارگانه و معانی چهارگانه هدایت. و ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ سه معنی دوم، سوم و چهارم را که هر یک وجهی دارد،

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳۰۹/۷.

درببر می‌گیرد.

هدایت معنی دوم یعنی راهنمایی و ارشاد را از آن جهت
درببر می‌گیرد که: تلاوت کننده آیه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، مسلمان
بوده و بعد از آنکه راه برای او تبیین و ارشاد و راهنمایی شده، آیه را
می‌خواند ولی با این حال او نیز از خدا می‌خواهد که او را به راه
راست هدایت کند زیرا مسائل مرتبط با (الصراط المستقیم)، انواع و
مصادیق آن فراوان و غیرقابل شمارش می‌باشند و این همان چیزی
است که علماء در آن با هم مسابقه می‌دهند و هر کسی که مسأله‌ای
را می‌داند به همان مسأله راهنمایی می‌کند که تنها یکی از مسائل شرع
و صراط مستقیم است.

بنابراین تلاوت کننده ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ از پروردگارش
می‌خواهد که انواع و امور مرتبط با صراط را با همه تعدّد، مصادیق و
گونه‌هایش برای او تبیین کرده و او را به آن راهنمایی کند، و به همین
دلیل در دعایش می‌گوید: «خداوندا! حق را به ما بنمایان، و تبعیت از
آن را نصیبمان بگردان، و باطل را به ما بنمایان، و اجتناب از آن را
نصیب ما بگردان».^۱

۱. این دعا را ابن کثیر در تفسیرش: ۳۰۹/۷ در تفسیر آیه (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) آورده یعنی آیه ۲۱۳ از سوره بقره و قبل از آن گفته: در دعای ماثور روایت شده که:

امور (صراط مستقیم) متعدداند: مستحبات، مکروهات، انواع واجبات، محرمات، انواع آگاهی نسبت به خدا، انواع علم به احکام خدا و انواع علم به آثار اسماء و صفات خدا در کائنات و مسایل فراوان دیگری را که غیرقابل شمارش‌اند، دربرمی‌گیرد. پس دعا کننده‌ای که می‌گوید: (اهدنا)، از خدا می‌خواهد که همه اینها را برایش روشن سازد.

و این یکی از بزرگترین نیازهایی است که ما داریم و لذا به تبیین آن می‌پردازیم ولی با وجود این از خدا می‌خواهیم که به معنی دوم ما را هدایت کند، یعنی توفیق هدایت را شامل حال ما بگرداند، زیرا راهنمایی و ارشاد بدون توفیق هدایت از جانب خدا و بدون الهام و تأیید از جانب او [اتمام] حجت است بر بنده و نه حجّتی برای او.

بنابراین بنده با دعای ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ بعد از آنکه راهنمایی و ارشاد خواست، از خدا می‌خواهد که توفیق همه مصادیق (الصراط المستقیم) و هدایت به آنها را به او بدهد. تفسیر (صراط) ان شاء الله در ادامه می‌آید.

معنی چهارم هدایت نیز به همین شیوه: راه راست دو تا هستند، یکی در دنیا و دیگری در آخرت، و راه راست در آخرت اوصاف خاص خودش را دارد، از جمله: پل صراط بر روی جهنم قرار داده شده، از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است، و بر پیرامون آن قلابهائی

(آهنین) به سان خار سَعْدَان^۱ قرار دارند و اوصاف دیگری از این قبیل که در سنت ذکر شده‌اند.^۲ و خداوند - جل جلاله - خود می‌فرماید: ﴿وَأِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۷۱]. «و از شما هیچ کس نیست مگر این که واردشونده آن است [یعنی: ای فرزندان آدم هیچ یک از شما نیست مگر این که به دوزخ وارد خواهد شد. ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل صراط است]».

صراط و پلی که پشت آن همه تاریکی و ظلمت است و جز کسی که نوری برای دیدن به او عطا می‌شود کسی راه را نمی‌بیند، همچنانکه پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «قبل از پل یعنی صراط همه ظلمت و تاریکی است»^۳ که کفار در ظلمت افتاده و نمی‌دانند صراط کجا قرار داده شده و جهنم آورده می‌شود: ﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ [الفجر: ۲۳]. «و در آن روز جهنم را حاضر می‌کنند».

۱. سعدان: نام گیاهی است. مترجم به نقل از المنجد.

۲. برای مطالعه اوصاف صراط، ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ۵/ ۲۵۴ در تفسیر آیه ۷۱ سوره مریم: (وَأِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا).

۳. این حدیث را مسلم در صحیح مسلم، کتاب الحیض، باب صفه منی الرجل والمرأه وأن الولد مخلوق من مائیهما، (۳۱۵) از طریق مولی رسول الله ﷺ، ثوبان (رضی الله عنه) نقل کرده است.

که هفت هزار افسار داشته^۱، کشیده می‌شود و صراط بر روی آن قرار داده می‌شود و پیرامون آن را ظلمت فرامی‌گیرد، سپس کفار می‌آیند و مثل گردش پروانه به دور آتش به دور آن می‌چرخند و این صراطی است که میدان محشر را به بهشت وصل می‌کند و بر روی جهنم قرار داده شده است با این وصف که: از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است و بر روی آن ظلمت حکمفرماست، کیست که هدایت یابد و به بهشت برسد؟

به خاطر بزرگی مسأله انبیاء می‌گویند: «خداوندا! سالم نگه دار، سالم نگه دار»^۲.

هر پیغمبری قبل از صراط می‌ایستد و این را می‌گوید چون مسأله خطیری است.

کسی که با ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ دعا می‌کند این صراط برایش مجسم می‌شود. ابتدا صراط مستقیم در دنیا، و از همان صراط به

۱. این حدیث را مسلم در صحیح مسلم، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب جهنم أعادنا الله منها، (۲۸۴۲) چنین نقل کرده: «آن روز جهنم آورده می‌شود که هفتاد هزار افسار دارد و بر هر افساری هفتاد هزار ملائکه قرار دارند که آن را می‌کشند».

۲. این حدیث را بخاری در صحیح بخاری، کتاب التوحيد، باب قول الله - تعالى - «وَجُودُهُ يُؤْمِنُ بِهَا نَاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»، (۷۴۳۷) از ابوهریره (رضی الله عنه) نقل کرده است، ر. ک: فتح الباری، ۱۳/ ۴۲۱. و نیز امام احمد آن را در کتابش، المسند (۱۴۴/ ۱۳) (۵۲۷/ ۱۶) (۱۰۹۰۶) نقل کرده است.

صراط در آخرت منتقل می‌شود، از خدا می‌خواهد او را در پیمودن آن راه هدایت و راهنمایی و ارشاد نماید، پس خدا او را بینا کرده و او با سرعتی که خداوند مقدر فرموده از روی آن عبور می‌کند، این انواع دعاها را شامل می‌شود که اگر حاصل شونده برای بنده کفایت می‌کنند. به همین دلیل علماء گویند: شدیدترین نیازی که بنده از خدا

می‌خواهد این دعاست: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

و رحمت خدا بر بندگان این است که به آنها که طریق دعا و مسألت خواهی را نمی‌دانند این سوره را عطا فرموده که این دعا و مسألت عظیم در آن قرار دارد، دعائی که جز آنان که توفیق یافته‌اند، کس دیگری عظمت، منزلت و میزان نیاز بندگان به آن را درک نمی‌کند و اینان چه اندکند!

تفسیر ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

مراد از ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ راه راست دنیا و آخرت است. صراط مستقیم آخرت را قبلاً توضیح دادیم، و در مورد صراط مستقیم در دنیا اقوال مختلفی از مفسرین سلف به جا مانده است.

بعضی گفته‌اند: مراد از آن قرآن است،

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از آن اسلام است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از آن سنت است.
و بعضی هم گفته‌اند: مراد از آن تبعیت از پیغمبر می‌باشد.
بعضی از علماء مثل ابن جریر طبری^۱ و ابن کثیر^۲ و شیخ الاسلام^۳
و گروهی دیگر بر این باورند که همه این تفاسیر پیرامون یک نقطه
می‌چرخند، زیرا کسی که به قرآن ملتزم باشد به اسلام نیز پایبند شده
و از پیغمبر ﷺ هم تبعیت کرده و همچنین به سنت ملتزم گردیده
است.

بنابراین بنده با دعای ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ از پروردگار ش
می‌خواهد او را در دنیا هدایت کند، هدیت به اسلام، به قرآن و به
تبعیت از پیغمبر ﷺ.

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد که در نزد مفسران معروف است و
آن اینکه: بنده نماز گزار، لابد به اسلام و قرآن هدایت شده است پس
چگونه از خدا می‌خواهد: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؟
یعنی پس چرا دعا می‌کند: خدایا ما را به اسلام، قرآن، سنت و
تبعیت از پیغمبر ﷺ هدایت و ارشاد نما؟^۴

۱. در تفسیرش، به نام «جامع البیان عن تأویل آی القرآن (۱/ ۱۷۲ - ۱۷۵).

۲. در تفسیرش: ۱/ ۱۳۷ - ۱۳۸.

۳. در مجموع الفتاوی، ۴/ ۳۹.

۴. ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۳۹.

جواب: علما می‌گویند: این دعا، درخواست ثبات بر صراط است^۱، زیرا اسلام نمازگزار محقق شده است و او با این دعا از خدا می‌خواهد که او را ثابت قدم گرداند و این در اوامر و دستورات معروف است و کسی که به کاری محقق شده دستور داده شود یعنی از او ثبات و پایداری خواسته می‌شود.

همچنانکه خدا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۱]. و به این معنی است که: «ای پیغمبر! بر تقوای خدا ثابت قدم باش».

و نیز در جای دیگر فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا﴾ [النساء: ۱۳۶]. «یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر ایمانتان ثبات داشته باشید»^۲.

و تعداد زیادی از علماء همین را می‌گویند. ولی این جواب جای تأمل دارد.

۱. طبری در تفسیرش، ۱/ ۱۶۵ گوید: همچنانکه از ابن عباس روایت شده، (اهدنا) به معنی (ما را ثابت قدم گردان) می‌باشد.

۲. ابن کثیر در تفسیرش، ۲/ ۴۳۴ در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند بندگانش را به ورود به همه شاخه‌ها و شعبه‌های ایمان و ارکان و پایه‌های آن امر کرده و این از باب تحصیل حاصل نیست بلکه از باب تکمیل کامل و تقریر و تثبیت آن و استمرار و مداومت بر آن می‌باشد، همچنانکه بنده مؤمن در هر نیازش می‌گوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی ما را به راه = راست بینا گردان و بر هدایتان بیافزا و ما را بر آن ثابت قدم گردان. لذا خداوند مؤمنان و پیامبرش (ﷺ) را به چنین ایمانی امر کرده است.

رأی درست و قول صحیح همان معنی (ما را هدایت کن) می‌باشد، چه مراد از صراط مستقیم اسلام باشد، چه قرآن، سنت و یا تبعیت از پیغمبر ﷺ مراد باشد.

زیرا صراط تفصیلی دارد و (صراط مستقیم) وسیع بوده، دارای مسائل و تفصیلی می‌باشد. اسلام خود بر ارکانی پنج گانه استوار بوده و دارای شعبه‌هایی است، همچنین ایمان ارکان شش گانه دارد و دارای شعبه‌های قوی، عملی و اعتقادی است و احسان خود رکن واحدی است که این رکن نیز دارای شعبه‌هایی است.

پس مسائل مرتبط با اسلام متعدداند، و قرآن دارای اخبار متعددی است، خداوند در مورد مسایل زیادی خبر داده و اوامر و نواهی فراوانی نیز در قرآن وجود دارد.

پس همچنانکه ذکر کردیم، هنگام خواندن این دعا از خدا می‌خواهیم که ما را به همه این تفصیل راهنمایی و توفیق دهد، بنابراین، این دعا برای همه اموری است که داخل در اسلامند.

به همین دلیل هیچ کس از این مسألت‌خواهی بی‌نیاز نیست و پیغمبران (علیهم‌السلام) نیز به آن نیاز دارند، پیغمبر ﷺ نیز این آیه را می‌خوانده و به آن محتاج بوده، صحابه (رضی‌الله‌عنهم) نیز همین طور. پس هر کسی این آیه را می‌خواند، از خدا می‌خواهد که او را به این معنی به راه راست هدایت کند با همه تفصیل، انواع و مصادیق راه راست. و هر

کسی به حسب حال خود به این دعا نیازمند می‌باشد.
 پس بنده‌ای که این آیه را تلاوت می‌کند، حق ندارد، بگوید: من از هدایت یافتگان هستم پس چرا طلب هدایت کنم؟
 چون به او جواب داده می‌شود که: بزرگترین احتیاج و نیازمندی تو این است که از پروردگارت بخواهی که تو را به این راه راست پرمسائل هدایت کند و آن را به تو بیاموزد و تفهیم کند، سپس توفیق التزام به آن در دنیا را نصیب گرداند و سرانجام در آخرت پاداش آن را از طریق جواز عبور از صراط به تو ارزانی کند. پس ما در هر یک از مسائل صراط به هدایت نیازمندیم.

این نکته مسأله را روشن‌تر می‌سازد که جز آنانکه ایمان قوی دارند کسی نمی‌تواند از پل صراط در آخرت عبور کند، و مردم به اندازه قوت یقینی که دارند، و ثبات و معرفتی که نسبت به صراط دنیا داشته‌اند، سرعت دارند. پس مقدار معرفت (صراط مستقیم) در دنیا و ثبات در آن، و التزام به آن تعیین‌کننده حال و وضعیت هر کسی در آخرت خواهد بود.

و به همین دلیل علما می‌گویند: از آنجا که در دنیا خاره‌ای دلبستگی وجود دارند که عبارتند از خاره‌ای شبهات و شهوات باید مواظب بود که به آنها تعلق خاطر پیدا نکنیم^۱ و هنگامی که آیه

۱. مدارج السالکین، ۱/ ۵۲.

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ را می‌خوانیم، خارهای دو طرف پل را بیاد آوریم.

و پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «آنان که بر روی پل صراط عبور می‌کنند بعضی سالم می‌گذرند، بعضی آسیب می‌بینند [ولی عبور می‌کنند] و برخی هم در آتش افکنده می‌شوند»^۱.

میزان آسیب‌پذیری بر روی پل صراط به میزان وابستگی به خارهای شبهات و شهوات در دنیا بستگی دارد، مگر اینکه خدا ببخشد و از بنده درگذرد.

سلامت و عافیت را از خداوند - جل جلاله - مسألت می‌نمائیم.

۱. این قسمتی از حدیث طولانی بخاری است که در کتابش، صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قول الله - تعالی - : «وَجُوهٌ يُؤْمِنُ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (۷۴۳۹) از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) نقل کرده است. ر. ک: فتح الباری، ۱۳/ ۵۱۵، چاپ السلفیه.

مسلم نیز این حدیث را در صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ادنی اهل الجنة منزله فیها، (۴۸۲) از حذیفه (رضی الله عنه) نقل کرده است.

عبارت بخاری چنین است: «برخی به سلامت نجات می‌یابند، دسته‌ای بعد از دیدن آسیبهایی نجات می‌یابند و دسته‌ای در آتش افکنده می‌شوند».

= و عبارت مسلم چنین است: «در دو طرف پل صراط خارهایی وجود دارد که مأمور گرفتن کسانی هستند که دستور داده شود، پس بعضی به صورت آسیب دیده نجات می‌یابند و بعضی به آتش افکنده می‌شوند».

یادآوری

معنی هدایت در آیه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و چگونگی این هدایت در آن را بیان کردیم. باید توجه کرد که در آوردن (اهدنا) به صیغه جمع نکته‌ای نهفته است و آن اینکه: کسی که این دعا را می‌خواند باید به همراه برادران مؤمنش باشد و این می‌رساند، سوره‌ای که این آیه را دربردارد - سوره فاتحه - باید در نماز خوانده شود و خواندنش واجب است، البته مراد نمازهای فرض است که به جماعت خوانده می‌شود. زیرا گوینده می‌گوید: (اهدنا) و این زمانی درست است که گروهی او را همراهی کرده باشند و در مورد نماز نافله باید گفت: [گرچه به تنهایی خوانده شود ولی آوردن صیغه جمع (اهدنا) در آن] تابع نماز فرض است و البته گاهی هم^۱ بصورت جماعت خوانده می‌شود و گاهی بصورت فردی، و چنانچه حکمی بین فرض و نافله قرار بگیرد [که از کدامیک تأثیر بپذیرد] همچنانکه معلوم است در مسائل زیادی غلبه با فرض است نه نافله^۲.

در مورد ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ علمای لغت همه اتفاق نظر دارند که مراد از (الصراط) راه آشکار و مستقیمی است که اعوجاج و پیچ و خم نداشته و تعداد زیادی از سالکین را در خود جای دهد، ابن

۱. منظور مؤلف از گاهی، بعضی از نمازهای نافله مثل تراویح و ... است. مترجم.

۲. ر. ک: اعلام الموقعین، ۳/ ۵۰.

جریر^۱ رَحْمَةُ اللَّهِ اجماع بر این مسأله را نقل کرده و به این شعر استناد می‌کند:

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى صِرَاطٍ إِذَا اغْوَجَ الْمَوَارِدُ مُسْتَقِيمٌ^۲
 امیرالمؤمنین بر راهی قرار دارد که اگرچه مجاری ورود [و منتهی] به آن پیچ و خم داشته باشند، [آن راه] مستقیم است.
 و این معنی صراط را علماء با دلائل مفصل شرعی از قرآن و سنت ذکر کرده‌اند و ابن قیم و غیره گفته‌اند: صراط، صراط مستقیم نامیده نمی‌شود مگر دارای ویژگیهایی باشد، از جمله:
 ۱- در رسیدن و رساندن به مقصود یگانه باشد.

۲- کوتاه‌ترین راه و درست‌ترین راه رسیدن به مقصود باشد. و این از لفظ مستقیم برداشت می‌شود زیرا مستقیم و مائل بر عکس هم بوده و مائل طولانی‌تر از مستقیم می‌باشد، پس از صفت (المستقیم) برای (الصراط) در می‌یابیم که راه راست باید کوتاه‌ترین راهی باشد که به مقصود منتهی می‌شود، به این معنی که راههای غیر او انحرافی و پرپیچ و خم بوده و سالکش را به گونه‌ای رضایت‌بخش به مقصد نمی‌رسانند.

۳- همچنین صراط، مستقیم نامیده نمی‌شود مگر اینکه راه وسیع

۱. در تفسیرش، ۱/ ۱۷۰.

۲. این شعر سروده جریر بن عطیه خَطَفَى است و در «المحتسب»، ۱/ ۴۳، تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۳۷ و لسان العرب، ماده (ورد)، ۳/ ۴۵۹ منقول است.

بوده و سالکان زیادی در خود جای دهد و این اشاره است به این مطلب که راه راست، رهروان زیادی دارد و کسی که رهرو آن راه باشد گرچه در زمان خود تنها باشد ولی در این راه یگانه رهرو نیست، به همین دلیل خداوند در ادامه همان آیه، می‌فرماید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝﴾ [الفاتحه: ۶ - ۷].

بنابراین (صراط مستقیم) راهی است که سالکانش زیاد باشد اگرچه شخص در زمان خود، غیر خود کسی دیگر را نبیند زیرا این راه وسیعی است^۱ که گروههای فراوانی از اولیای خدا و اطاعت کنندگان او و پیامبرانش این راه را رفته‌اند.

و در وصف ابراهیم (عَلَيْهِ السَّلَام) می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾ [النحل: ۱۲۰]. «ابراهیم (به تنهایی) امتی بود»^۲.

امام این دعوت، شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله می‌فرماید: «أمة» یعنی با او کثرت فراهم آمد در عین حال که امامی بود که در انجام امور خیر از او پیروی می‌شود. و در تفسیر این آیه می‌فرماید: خداوند

۱. در تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۱۳۸ در تفسیر (اهدنا الصراط المستقیم) از جابر نقل شده که گفت: این

اسلام است و وسیع‌تر از فاصله بین زمین و آسمان است.

۲. ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ۴/ ۶۱۰ - ۶۱۱.

چنین فرموده تا سالک این راه از کمی رهروان نهراسد.^۱
 اگر مؤمنی هیچکس به جز انبیاء و رسولان (علیهم السلام) را با
 خود همراه ندید که بگویند ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ همین برای یقین
 یافتن او و انس و الفت کافی است.
 این هم صفات (صراط مستقیم).

این (الصراط) گاهی به خدا نسبت داده می‌شود، مثل: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶].
 «پروردگار من بر راه راست است».

همچنانکه «صراط الله» هم گفته می‌شود. و گاهی صراط به
 سالکین آن نسبت داده شده و یا به آنها اضافه می‌شود، مثل آیه
 ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ که در صورت اول اضافه و انتساب نظر به
 واضع این راه و قرار دهنده آن بوده، و در حالت دوم نظر به کسانی
 است که رهرو و سالک آنند. و این برای آرامش قلب بنده مؤمن
 بسنده و کافی است زیرا هنگامیکه که ببیند الله است که این راه را
 قرار داده و راهی گردانده که به حق منتهی می‌شود و به مقصد
 می‌رسد و پروردگاران نیز خودش بر صراط مستقیم قرار دارد و

۱. ر. ک: «مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب»، کتاب فضائل القرآن و التفسیر،

رهروان آن مخلوقات برگزیده خدا هستند به بزرگترین آرامش و یقین ممکن دست می‌یابد و چنانکه در ادامه ذکر می‌کنیم این مسأله فوایدی دارد.

تفسیر ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾

این صراط در آیه قبلی به راه مستقیم شناسانده شد و در لغت گویند (ال) بر سر (الصراط) در (الصراط المستقیم) یا (ال) معهود است یعنی راه مستقیم مورد نظر و یا برای بیان حقیقت راه است. بعد از شناساندن اولیه، در این آیه خداوند آن راه را بیشتر می‌شناساند و این شناساندن از طریق اضافه و انتساب (صراط) است به رهروانش که مقتضی تعریف و تخصیص می‌باشد^۱، همچنانکه در زبان عربی گفته می‌شود.

خداوند قبلاً در توصیف آن راه فرموده بود که هم (الصراط) است، هم (مستقیم) است و حال اضافه می‌کند که آن راه، راه کسانی است که خداوند آنها را انعام نموده است و فرموده: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۲ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و فایده این تعریف و شناساندن بیشتر این است که شناختن حقیقت صراط شاید بر بسیاری از خلائق مشتبه می‌شد، که کدام راه حق و صواب است؟

۱. ر. ک: مدارج السالکین، ۱/ ۵۹ - ۶۰.

ولی با این شناساندن اخیر، فرموده که همان راهی صواب و حق است که رهروانش کسانی‌اند که خدا آنها را انعام کرده و اکرام نموده است.

و این مانع افتادن در اشتباه می‌شود، زیرا بعضی از مردم در شناخت حقیقت چیزی دچار مشکل می‌شوند چون این کار به نظر و استدلال نیاز دارد ولی شناختن راه از طریق رهروان آن راه، تعریف راه را خاص‌تر نموده [و احتمال اشتباه در شناخت آن را کمتر می‌کند] و این از فوائد معرفی دوباره است.

پس خدا با لفظ (الصراط) بیان می‌کند که آن راه اوصافش و حقیقتش مشخص است و بعد از آن با ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ راه را از طریق سالکانش معرفی دوباره می‌کند تا بنده‌ای که به شناخت حقیقت آن نرسیده از این طریق آن را بشناسد.

این سالکان چه کسانی‌اند؟

همانهایی که خدا فرموده: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾

و آنان که مورد انعام خدا قرار گرفته‌اند همانهایی هستند که پرهیزگار و ملتزم به اسلامند. خداوند - جل جلاله - در سوره بقره بیان می‌کند که تعداد زیادی از فرقه‌ها، ملیت‌ها و آیینهای مختلف ادعا می‌کنند که فقط آنها به بهشت خواهند رفت:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَى﴾ [البقره: ۱۱۱].

«آنها گفتند: هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد».

سپس برهانی را که شایستگان ورود به بهشت را معرفی می‌کند، بیان کرده است و آن پایان صراط مستقیم و هدفی است که از این راه قصد شده و در نهایت این شایستگان کسانی‌اند که این راه را رفته‌اند تا بعد از کسب رضای خدا و رحمت او به مقصد برسند، و لذا می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقره: ۱۱۱].

«این آرزوی آنهاست! بگو: «اگر راست می‌گویید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!».

﴿بَلَىٰ﴾ یعنی آری داخل بهشت می‌شود: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [البقره: ۱۱۲].

«آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد».

یعنی کسی وارد بهشت می‌شود که دارای این دو صفت باشد: اسلام آوردن و احسان در کردار، گفتار و اعتقاد.

همچنین خداوند - جل جلاله - در سوره نساء این افراد مُنعم را عیناً معرفی و مشخص نموده است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ

رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾ [النساء: ۶۹ - ۷۰].
 [«و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)،
 همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛
 از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقه‌های خوبی
 هستند! این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حال
 بندگان، و نیت و اعمالشان) آگاه است»].

خداوند به این وسیله کسانی را که انعام کرده و این (صراط) به
 آنها منتسب است معرفی می‌کند، آنها هستند که این راه را به کمک
 نوری و برهان صحیحی از پروردگارشان پیموده‌اند و آنها عبارتند از:
 انبیاء، راستروان، شهیدان و نیکوکاران که مورد انعام الهی قرار
 گرفته‌اند.

و بنده چنانکه به انبیاء بنگرد، این راهشان است و چنانکه به
 شهیدانی که در راه پیروزی دین خدا جنگیده‌اند بنگرد، این راهشان
 است و چون به راستروان بنگرد که راست بودند و راستی پیشه کردند
 و راست را تصدیق کردند، درگفتارشان صادق و راستگو بوده و
 اعتقادی خلاف واقعیت نداشتند و برخلاف واجباتشان که عین
 واقعیت است عمل نکردند، چون به این راستروان بنگرد این راهشان
 است، و اگر هیچیک از اینان را نمی‌بیند به نیکوکاران و صالحان
 بنگرد و به آنها اقتدار کند که هیچ وقت زمین از آنان خالی نخواهد

بود و آنانند که قوام خیر و صلاحند و همنشینی با آنان باعث اصلاح اعتقادات در قلب و انواع کلام زیبا و دلنشین بر زبان و کردار تابع سنت می‌شود. [اگر به اینان بنگری راه اینها هم همان است] و این شناساندن راه را به گونه‌ای برای سالک مشخص می‌سازد که هرگز دچار اشتباه نشود.

در آیه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ نعمت دادن به خدا نسبت داده شده و این نکته‌ای را می‌رساند: با آنکه این گروهها صراط مستقیم را پیموده‌اند و می‌پیمایند و صراط به آنها اضافه و منتسب است ولی توانایی این کار و سلوک این راه به خاطر انعام الهی بر آنهاست. و این باعث دور کردن غرور از قلب و اطمینان نیافتن بدان است و پرهیز از باور استقلال در رسیدن به این استقامت در دین و پایداری بر آن و ثبات قدم یافتن از طریق جهد و تلاش شخصی [و بدون یاری و تأیید خدا] را باعث می‌شود، بلکه باید دانست که بنده حتی برای یک لحظه هم از خداوند بی‌نیاز نمی‌باشد، پس سالک این راه جز با انعام خدا نمی‌تواند آن را بپیماید. پس خداست که سالک را هدایت کرده و اوست که راهنمایی کرده و هموست که با این هدایت به سالک انعام نموده یعنی او را توفیق داده است.

بنابراین آغاز و پایان این کار به دست خداست و خداست که بعد از این [همه الطاف] به این دعا کنندگان ثواب می‌دهد و این بزرگترین

رحمت، کرم، مَنّت، احسان و فضلی است که می‌تواند وجود داشته باشد. ابتدا راهنمایی و ارشاد می‌کند، سپس توفیق و هدایت می‌بخشد و بعد از آن به بنده پاداش می‌دهد و بی‌گمان خداست نعمت دهنده فضیلت بخش.

بی‌شک این مطلب باعث می‌شود محبت پشت سر محبت در قلب وارد شوند و هر بار او را بیشتر به تلاش و کوشش وا می‌دارد و باعث حسن توکل بر خدا و سپردن امور به او و کم کردن مسئولیتها برای خویشتن می‌شود.

یادآوری

سوره فاتحه، سوره‌ای عظیم است و در آن اصول عقاید، اصول سلوک و اصول احکام قرار دارد، به همین دلیل امّ القرآن نامیده شده

و ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷].

«ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم».

و این سوره «قرآن عظیم» و «السبع المثانی» بوده و از آنجا که اصول بزرگی را دربردارد «امّ القرآن» نامیده شده است.

راه کسانی که مورد انعام خداوند ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ یکی است، ولی همچنانکه در قرآن آمده غیر آنها - به تعبیری - بر راههای مختلف قرار دارند، راههایی که استقامت ندارند و یا راههایی که اصلاً راه نیستند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾

فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾ [الأنعام: ١٥٣].

«این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!».

پس (الصراط) راه خداست و غیر آن راه‌هایی است که بر هر یک شیطانی گماشته شده و مردم را به آن راه می‌خواند، راه‌هایی که غیر قابل شمارش بوده و با اختلاف زمانها و مکانها تنوع، تفرع و شاخه‌هایی را شامل می‌شوند. ولی راه خدا یکی است آن را به خودش و به اولیای سالکش در آن راه منتسب کرده تا شناخته شود و معرفی گردد و بعد از آن باز هم از طریق بیان مخالفت آن راه با راه‌های هلاک شوندگان به شناساندن بهتر آن پرداخته است.

تفسیر ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾

همچنانکه به نظر جمعی از مفسران هم قول ارجح است معنی آیه این است که راه (انعمت علیهم) غیر راهی است که سالکانش مورد

غضب واقع شده‌اند.^۱

بعضی از علماء هم می‌گویند: غیر در اینجا استثناست^۲ مثل (حاشا) و (کلاً) و به همان معنی. گفته می‌شود: (دَخَلَ الرِّجَالُ غَيْرَ مُحَمَّدٍ) یعنی همه مردان داخل شدند به جز محمد. و گفته‌اند: ﴿غَيْرَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ استثناء منقطع است.^۳ به این معنی که: خداوندا! ما را به راه کسانی که انعام کرده‌ای هدایت فرما، ولی راه کسانی را که مورد غضب واقع شده‌اند و نیز راه کسانی را که به بیراهه رفته‌اند نمی‌خواهیم و برنمی‌گزینیم. و این رأی از نظر قواعد عربی و نیز از نظر معنی به دست آمده از آن جای تأمل دارد.

و قول ارجح، همان قول اول است که گفته شد، یعنی (غیر) صفت

۱. ابن کثیر در تفسیرش، ۱/ ۱۴۰ می‌گوید: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» مفسر «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است و در نگاه نحو یون بدل از آن است و می‌تواند عطف بیان هم باشد.

۲. این تفسیر براساس قرائت شاذّ نصب (غیر) است، برای تفصیل این مطلب، ر. ک: شرح الرضی لکافیة بن الحاجب» بخش اول، ۲/ ۷۷۸، چاپ جامعه الامام و نیز: الدر المصون، ۷۲/ ۱.

۳. ابن کثیر در تفسیرش، ۱/ ۱۴۰ می‌گوید: بعضی از علمای علم نحو گمان کرده‌اند که (غیر) در اینجا برای استثناست یعنی مستثنای منقطع است از ما قبل به این معنی که اینان (مغضوب علیهم) از مُنْعَمَان نیستند

ماقبل خود^۱ می باشد همچنانکه محققان گفته اند و معنی آیه چنین می شود:
(غیر صراط المغضوب علیهم).

و پاسخ به این سؤال می ماند که آیا استعمال صراط برای این افراد درست است یا آنها بر (سُئِل) سلوک می کنند؟

جواب: این سؤال به خاطر اختلاف بر سر واژه (صراط) ایجاد می شود که آیا (صراط) فقط به راه پسندیده اطلاق می شود، و یا راه پسندیده و مذموم هر دو را شامل می شود؟ و این اختلافی لغوی و نیز اصطلاحی و اختلاف در استعمال واژه است، و ما می گوئیم: چنانچه استعمال (صراط) عام بوده و پسندیده و مذموم را شامل شود، ما تقدیر را (غیر صراط) می گیریم و اگر (صراط) مختص راه پسندیده است، ما تقدیر را (غیر سبیل) می گیریم یعنی **(غیر سبیل المغضوب علیهم ولا الضالین)**، زیرا لفظ محذوف را می توان در تقدیر گرفت و

۱. گفته شده: (غیر) بدل است از (الذین انعمت) یعنی بدل نکره از معرفه. و نیز گفته شده: (غیر) بدل از (الذین) است. و در جواب بعضی که ایراد وارد کرده اند که نکره نمی تواند بدل از معرفه قرار گیرد، دو جواب داده شده است:

اول: در آیه (غیر) نیز معرفه به اضافه است، زیرا (غیر) بین دو مفهوم متضاد قرار گرفته یعنی (المغضوب علیهم) ضد (الذین انعمت علیهم) می باشند و لذا این امر باعث حصر (غیر) در مابعد آن شده و آن را معرفه به اضافه گردانده است.

دوم: اسم موصول (الذی) به خاطر ابهامی که دارد شبیه نکره بوده و مثل نکره با آن رفتار می شود. الدر المصون، ۱/ ۷۱.

اگر خودش این شایستگی را نداشته باشد لفظی دیگر و هم معنی با آن را در تقدیر می گیریم.
این قاعده‌ای است که برای مبحث تقدیر در تفسیر و غیره مورد استفاده قرار می گیرد.

تفسیر ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

حدیث صحیح از پیغمبر ﷺ توسط ترمذی و غیره^۱ روایت شده و نیز اتفاق مفسرین بر این امر نقل شده که مراد از ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ یهود و مراد از (الضالین) مسیحیان می باشند.
خداوند - جل جلاله - در قرآن در بیشتر از یک آیه یهود را به (مغضوب) بودن توصیف می کند، مثلاً می فرماید: ﴿فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ﴾ [البقره: ۹۰]. «از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند. یعنی [یهود]».
و نیز در جای دیگر می فرماید: ﴿وَعَصَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ۶].

۱. این حدیث در «مسند الامام احمد»، ۱۲۴/۳۲ (۱۹۳۸۱) در اثنای حدیث طولانی اسلام از عدی بن حاتم نقل شده که پیغمبر ﷺ فرمودند: (المغضوب علیهم) یهود و (الضالین) مسیحیان هستند.

این حدیث را همچنین ترمذی در الجامع، کتاب تفسیر القرآن عن رسول الله، باب و من سوره فاتحه الكتاب (۲۹۵۳) نقل کرده است.

«خداوند بر آنان غضب کرده».

و آیاتی دیگر از این قبیل. و اینان در عین حال که مورد خشم و غضب خدا قرار گرفته‌اند، گمراه نیز می‌باشند.

چرا با آنکه مسیحیان مورد خشم و غضب هم می‌باشند به گمراه توصیف شده‌اند، و یهود نیز با آنکه گمراه هم می‌باشند به «مورد غضب واقع شده» متصفند؟

جواب: علماء گویند: زیرا خاص‌ترین ویژگی مسیحیان ضلالت و گمراهی بوده، و خاص‌ترین ویژگی یهود این است که مورد خشم و غضب خدا واقع شده‌اند.^۱

لذا خداوند هر دو را با خاص‌ترین ویژگی‌شان وصف کرده، آری، هر دو گروه گمراهند و بلکه یهود از آنجا که مورد غضب واقع شده‌اند گمراهی‌شان شدیدتر است همچنانکه خداوند [در مورد هر

۱. ابن کثیر در تفسیرش، ۱/ ۱۴۱ می‌گوید: یهود عمل نداشتند و مسیحیان علم. به همین دلیل بر یهود غضب نازل شد و مسیحیان گمراه شدند، زیرا کسی که می‌داند و عمل به آن را ترک می‌کند، برخلاف کسی که علم ندارد، شایسته خشم و غضب است، اما مسیحیان می‌خواستند کاری بکنند ولی راه آن را نمی‌دانستند چون از باب آن وارد نشده بودند که راه و باب آن تبعیت از پیامبر است، و لذا گمراه شدند.

و همچنانکه در احادیث و روایات نقل شده هر دو گروه هم گمراهند و هم مورد خشم و غضب، ولی خاص‌ترین ویژگی یهود مورد خشم و غضب بودن، و خاص‌ترین ویژگی مسیحیان ضلالت و گمراهی است.

دو گروه] می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (۷۷). [المائدة: ۷۷].

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگویید! و از هوسهای جمعیتی که پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!».

بحثی درباره (ال) در (المغضوب)

علماء گویند: هنگامی که (ال) بر سر اسم مفعول درآید معنی اسم موصول می یابد، همچنانکه ابن مالک در الفیه می گوید:

وَصِفَةُ صَرِيحَةٍ صِلُهُ «ال» وَ كَوْنُهَا بِمُعْرَبِ الْأَفْعَالِ قُلْ

معنی: (ال) موصول باید صفت صریح باشد مثل اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبیه و آمدن این (ال) بر سر افعال [مضارع] شاذ بوده و مخصوص شعر است^۱.

بر این اساس معنی آیه چنین می شود: (غیرالذین غُضِبَ علیهم) یعنی غیر کسانی که مورد غضب واقع شده اند و معنی موصول در اسم فاعل و اسم مفعول کثرت است یعنی افراد مورد غضب قرار

۱. این قول اخفش - ابوالحسن اخفش - و قول دوم مازنی می باشد.

ر. ک: التصريح بمضمون التوضيح، «باب الموصول».

گرفته، بسیاریارند. یا اینکه (ا) برای عهد و بازگشت به یک چیز مورد نظر می‌باشد در عین حال که (ا) موصول هم هست، یعنی بنابر ترجیح بعضی از علمای نحو تعریف، معرفه کردن و شناساندن اسم بعد از خود را بیان می‌کند^۱.

مقصود اینکه یهود مورد غضب واقع شدند و علت این امر، همچنانکه علماء گفته‌اند، این بود که آنان علم داشتند، علمی واضح و آشکار و به انواع مختلف بر آنان اتمام حجت شده بود و حق برای آنها روشن و آشکار شده بود ولی آنها آگاهانه و از روی علم به مخالفت با آن پرداختند.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقره ۱۴۶]. «کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم، او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند».

حلال را با آنکه می‌دانستند حلال است تحریم کردند، و حرام را با آنکه می‌دانستند حرام است حلال نمودند، و حدود خدا را با آنکه می‌شناختند، تغییر دادند، و لذا به «مورد خشم و غضب واقع شده» توصیف شدند، غضب بر همه یهود نازل شده در حالی که علمایشان مرتکب این کارها شده بودند و این — همچنانکه بعضی از علماء گفته‌اند

۱. شرح ابن عقیل، بیت ۹۸. مترجم.

– نشان می‌دهد که عموم مردم تابع حکمی هستند که برای علمایشان وجود دارد و این مسأله مهمی است.

و در مورد مسیحیان فرموده: ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ یعنی و نه به راه گمراهان [هدایت‌م مکن]. ضالین: جمع سالم (ضال) است و (ضال) اسم فاعل (ضلال) می‌باشد و یا اسم است برای کسی که قوام ضلالت به اوست.

(ضلالت) در زبان عربی و در شریعت

(ضلال) در لغت یعنی نیسان و فراموشی: ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَهُمَا فَتُكْرِهَ إِحْدَهُمَا لِأُخْرَى﴾ [البقره: ۲۸۲].
«(و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند».

و نیز آیه: ﴿وَقَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [السجده: ۱۰].
«آنها گفتند: آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!».

این آیه حال آنان را که می‌میرند و گوشت و استخوانشان فرسوده و پوسیده می‌شود و از بین می‌روند به کسی که فراموش شده و انگار هیچ وقت نبوده تشبیه کرده است.

و (ضال) در شریعت به کسی اطلاق می‌شود که از روی نیسان و

رویگردانی از حق و بدون آنکه به آن علم داشته باشد، با حق مخالفت کند و رابطه معنایی ما بین اصطلاح شرعی و معنی لغوی هم ظاهراً در همین است.

در سوره فاتحه ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ یعنی و نه راه مسیحیان، زیرا آنها از روی جهالت به عبادتهایی پرداختند و گمراه شدند در حالی که عمداً این کار را نکرده بودند، و خداوند این مسأله را در سوره حدید بیان فرموده است: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ [الحديد: ۲۷].

«و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند».

در آیه دو هشدار وجود دارد از دو راهی که در این امت واقع شده‌اند:

راه اول: راه کسانی که به یهود شباهت پیدا کردند.

راه دوم: راه کسانی که به مسیحیت (نصاری) شباهت پیدا کردند.

و کسانی از این امت که سوره فاتحه را می‌خوانند یا علماء هستند و یا آنان که در حکم علمایند، مثل طالبان علم و منتسبان به آن، و یا عبادت‌کنندگانی هستند که نه علم دارند و نه به آن منتسبند. این دو صنف سوره فاتحه را می‌خوانند و در نمازهایشان بر آن پایدار و

محافظ آن هستند.

و خداوند - جل جلاله - بعد از آنکه (الصراط) را ذکر کرد آنرا با نظر به سالکین و رهروانش وصف نمود و سپس برای تشخیص آن به توضیح راه هلاک شوندگان پرداخت، آنانکه علم داشتند ولی با علمشان مخالفت کردند و از هوی و هوشان پیروی کردند، و نیز آنانکه از روی جهل و نادانی به عبادت خدا پرداختند.

دعا در سوره فاتحه

بعد از این توضیحات به مجموعه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^(۱) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾ بر می گردیم و باید توجه کنیم که این دعائی است که خدا برای راهنمایی بندگان و تبیین این راه نازل کرده است. و بندگان را در این دعا متنبه ساخته که باید چه چیزی در قلبشان باشد، زیرا دعا کننده به هنگام دعا، آنچه را دعا می کند، مجسم می سازد، هنگامی که می گوید ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ راه یافتن به این راه را از خداوند طلب می کند، و همچنین به توصیف آن (صراط) می پردازد: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ و این یعنی او دوست دارد راه انعام شوندگان را بپیماید. و بعد که ادامه می دهد (غیر المغضوب ...) یعنی او راغب نیست و نه دوست دارد و نه خوشش می آید و بلکه پناه می برد به خدا از راه کسانی که عالمانه به مخالفت

برخاستند و نیز از راه کسانی که جاهلانه به عبادت پرداختند. به این وسیله مشاهده می‌شود که این آیات هدایت را از همه جوانبش در قلب نمایان می‌کنند بگونه‌ای که اگر دعا کننده در حقیقت این دعا تأمل کند راههای ورود شیطان [به قلبش] مسدود و بسته خواهد شد.

پس این (صراط مستقیم) است که به خدا منتسب بوده و بنده به آن نیاز دارد و آنگاه که آن را از خدا می‌خواهد، کسانی را به یاد می‌آورد که مورد انعام واقع شده‌اند و آنان مطیع خدا و رسولش و پرهیزگار بوده‌اند، سپس در قلبش نسبت به راه کسانی که عالمانه مخالفت کردند و یا جاهلانه عبادت کردند بغض و کراهت پدیدار می‌آید. و این اصناف در بین این امت نیز فراوانند، یعنی کسانی که جاهلانه خدا را عبادت می‌کنند و یا درباره عقاید، عبادات، فقه، سلوک و ... عالم و آگاهند ولی با آن مخالفت می‌کنند و نیز کسانی که بدون بصیرت عبادت می‌کنند فراوانند.

بحثی درباره (آمین)

کسی که فاتحه را به پایان برساند، چنانچه در حال نماز است بعد از فاتحه باید (آمین)^۱ بگوید و این واژه یک اسم الفعل است به معنی

۱. بخاری در کتابش، صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: غیر المغضوب علیهم ولا الضالین (۴۴۷۵) از ابوهریره (رضی الله عنه) نقل می‌کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گاه امام گفت: «غیر المغضوب علیهم

اجابت کن، که هم به صورت ممدود یعنی آمین می‌تواند تلفظ کرد و هم به صورت مقصور یعنی (آمین).

(آمین) جزو فاتحه نیست بلکه یک دعاست به معنی (اجابت کن)، و کسی که (آمین) می‌گوید یکی از دعاکنندگان است، یعنی هنگامی که امام فاتحه را با این دعاها داخل آن تلاوت کرد و سپس مأموم (آمین) بگوید، مثل این است که در دعا با او همکاری کرده و شریک اوست یعنی انگار مأموم نیز این دعا را از اول تا آخر تکرار کرده است به این دلیل که خداوند در سوره یونس فرموده: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ

وَالضَّالِّينَ» بگوئید: آمین، زیرا هر کس [در این گفتار] با ملائکه همصدا شود گناهان گذشته‌اش مورد مغفرت قرار خواهد گرفت، ر. ک: همان، (۷۸۱) (۷۸۲) (۶۴۰۲).

ابن شهاب گوید: پیغمبر (ﷺ) می‌گفت: آمین (۷۸۰) و ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: در همه روایات و از جمیع قراء، آمین با مدّ و بدون تشدید (میم) روایت شده، (۲/ ۲۶۲)، چاپ السلفیه.

واحدی از حزه و کسائی امالة آمین را نقل کرده است.

سه قرائت دیگر نیز دارد که شاذ هستند قصر (آمین)، تشدید به همراه مد (آمین) و تشدید به همراه قصر (آمین).

آمین اسم الفعل بوده و چون - به اتفاق علماء - مبنی است به هنگام وصل به مابعد فاتحه می‌گیرد (آمین). و بنابر رأی جمهور به معنی (اجابت کن) می‌باشد و آمین گفتن - به جای خلاصه دعاست بعد از تفصیل آن. دعاکننده خواسته‌ها را به تفصیل بیان می‌کند ولی گوینده آمین، با همین لفظ همه معنا را بازگو می‌کند، انگار دو مرتبه دعا شده یک بار مفصل و یک بار مجمل.

بیهقی نقل کرده: «ابن عمر [در حالت امامت] به همراه مردم آمین می‌گفت و این را سنت می‌دانست.

رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾ [یونس: ۸۸].

«موسی گفت: پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده‌ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگان را) از راه تو گمراه می‌سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان)، دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

کسی که این دعا را خواند موسی علیه السلام بود ولی خداوند در جواب می‌فرماید: ﴿قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا﴾ [یونس: ۸۹].
«(خداوند) فرمود: دعای شما (موسی و هارون) پذیرفته شد».

مفسران گویند: [خداوند به صورت مثنی مورد خطاب قرار داده] چون بعد از این دعای موسی، هارون گفت: (آمین) و گوینده آمین مثل یک دعاکننده محسوب می‌شود، انگار موسی به تنهایی هم برای خود و هم به جای هارون دعا کرده است^۱، به همین دلیل کسی که در نماز بعد از فاتحه آمین نمی‌گوید از خیر آن محروم می‌شود.

وصلی الله وسلّم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

پایان ترجمه ۱۳۸۴/۱۲/۹ هـ ش